

دفتر اول

# می خواہم بیپنہ...

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ  
اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ  
وَعَلٰی اٰلِ سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ  
وَاٰخِرُ سَلَامًا

حجت الہ قلی پور

میں نے ہمیں سنبھالنا  
دفتر اول

# می خواہم

بیینمت...

«دفتر اول»

تقدیم به محضر خورشید، عصارہ ہستی

**حضرت بقیۃ اللہ الاعظم**

روحی و ارواح العالمین لتراب مقدمہ الفداء

حجت الہ قلی پور



انتشارات نسیم کوثر

قلی پور، حجت الله، ۱۳۵۸ -

می خواهم ببینمت... / حجت الله قلی پور - قم: نسیم کوثر، ۱۳۸۳.

ج ۲

ISBN 964-8487-26-4 (دوره) - ISBN 964-8487-27-8 (ج ۱)

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.

کتابنامه.

۱. نثر عرفانی - قرن ۱۴، ۲. مهدویت - انتظار، الف. عنوان.

۸ فا/۸۲۶

PIR ۸۱۸۰/ل ۱۴۵

۱۳۸۳

۸۲-۲۳۸۳۴ م

کتابخانه ملی ایران



## انتشارات نسیم کوثر

قم - خیابان ارم - طبقه همکف - پلاک ۱۱۷

تلفن: ۷۸۳۰۵۶۷ - دورنگار: ۷۸۳۰۵۶۸ - همراه: ۰۹۱۲۲۵۱۴۹۰۷

می خواهم ببینمت... دفتر اول حجت اله قلی پور

- ناشر: نسیم کوثر
- صفحه پردازی: نسیم کوثر
- چاپخانه: دفتر تبلیغات
- نوبت چاپ: اول / ۱۳۸۳
- شمارگان: ۳۰۰۰ نسخه
- قیمت: ۷۵۰ تومان

حق چاپ برای مؤلف محفوظ است

شابک دو جلد: X-۲۶-۸۴۸۷-۹۶۲ شابک دفتر اول: ۸-۲۷-۸۴۸۷-۹۶۲

# بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

## مقدمه

جوانی ام به سر آمد، در فراق گذشت ...  
عمرم در انتظار به سر رسید ...  
کاسه صبرم از داغ هجر لبریز گشت، دلم از غصه آب شد...  
به هر کجا که نظر کردم، بودی و نبودی، نشان از تو دیدم و  
نشانه ات گرفتم. نشان ز تو نیافتم و بهانه ات گرفتم ....  
از هر کجا که گذشتم، عطر ت بر مشام جان می رسید، اما  
دیده خجالت می کشید ...  
به هر مکان که رفتم، بهانه اش تو بودی، مقصودش ...  
غصه ام طولانی گشته و دردم بی درمان، دیدگانم کم سو، دلم  
بی تاب و جگرم سوخته ...  
کامم عطشان است و زبانم الکن، دستم بی جان است و  
قدمهایم لرزان؛ چرا که بی سر و سامانم ...

شب هجرانت مگر سحری ندارد؟ ساحل دریای غم  
دوریات کجاست؟

آخر تاب‌به کی امروز و فردا می‌کنی؟

تشنه یک لحظه دیدار توام، بیمار توام، گرفتار، آری گرفتار  
توام، با وجود این همه رسوائیم ...

آسمان دیده‌ها بارانی است، بحر دل طوفانی است ...

خار بر چشمان دل سیلی زند، همه‌ام ملامت می‌کنند، و من

سلامت ...

جانم به لب آمد، اگر چه نمی‌بینمت، اما دلم خوش است که

به من نظر داری ...

آری! ای دلبر بی نشان! هر شب چهارشنبه مرغ دلم راهی

مسجد سهله می‌شود، راهی جمکران تو، چه زیان تو را که من

هم برسم به آرزویی؟

یک عمر میهمان به سر خوان توام، میزبانی و نمی‌بینمت،

ای صاحب‌خانه ...

صحن دلم بوی نو دارد، بیا!

بیا که تیغ در چشمم نشسته، بغض سدّ نفسم گشته، روحم

سرد شده؛ یعقوب دلم بیمار تو ای یوسف زهر است ...

بیا که لحظه‌ای این دل قرار ندارد، چرا که یار ندارد ...

بیا که حسرت بوسیدن خاک قدومت مرا می‌کشد، این  
بی‌قرار را به هر طرف می‌کشد ...

هر شب گیسویم را پریشان تو می‌سازم، به سوی کعبه دل  
رو می‌کنم، دلم را بر سر راهت می‌گذارم، آری به تو  
می‌سپارمش، برایت سفره دل را می‌گشایم؛ دل است و شوق  
دیدنت، لب است و حسرت بوسیدن خاک پایت، چشم است  
و آرزوی دیدن خال سیاهت، گوش است و امید بشنیدن  
صدای دلنشینت، دست من است و دامن پرفیضت ...  
آری! می‌خواهم ببینمت! ...

ای شمس و فلق، ضحی می‌خواهم ببینمت  
الرَّحْمَن و هَلْ اَتَى مِی‌خواهم ببینمت  
ای کعبه، زمزم و عرفات و غدیر و طور  
ای مروه، صفا، منی می‌خواهم ببینمت  
یعقوب و یوسف، آدم و ادریس و خضر و نوح  
ابراهیم و مصطفی می‌خواهم ببینمت  
رکن الانام و صالح و موعود و منتظر  
ای محبوب کبریا می‌خواهم ببینمت  
ای منتقم به یاس کبود، ای آشنای غم  
ای فرزند مرتضی می‌خواهم ببینمت

معنای غربت و عطش و صبر و عشق و آه  
 ای سردار کربلا می‌خواهم ببینمت  
 ای یار بی‌کسان و ضعیفان بی‌پناه  
 امّید غریبه‌ها می‌خواهم ببینمت  
 دستان آسمان و زمین بر دعا بلند  
 ای مقصود هر دعا می‌خواهم ببینمت  
 ای غایب از نظر که چو خورشید پشت ابر  
 پنهانی ز دیده‌ها می‌خواهم ببینمت  
 جان بر لب آمد و همه صبرم ز دست رفت  
 یامهدی دگر بیامی خواهی ببینمت (۱)  
 ... به کوله‌بار هستی خود نظر کردیم، برای تقدیم به محضر  
 خورشید چیزی نبود، جستجو نمودیم، دریغ!، از خود هیچ  
 نداریم نثارش کنیم. بار دگر گشتیم، امّا نیافتیم حتی بضاعة  
 مزجاتی را، خجل شدیم.  
 سر به زیر انداختیم و با خودمان گفتیم: تو که هیچ در بساط  
 نداری، حتی کلاف نخ، ادّعایت چیست؟  
 آخر با چه رویی در صف گدایان یوسف زهرا آمده‌ای؟  
 ندایی رسید: اگر تمام دار و ندارتان را رو کنید، چیزی

نمی‌یابید. تحفه‌ای که ارزش محضر مقدّسش را داشته باشد، نه در بساط شما، بلکه در گنجینه هستی هیچ انسانی چون شما یافت نمی‌شود ...

آری! باید به سراغ کلام الهی و پیام نورانی ائمه هدی می‌رفتیم. تنها هدیه‌ای که در خور محضر خورشید باشد، در آیه‌های کتاب خدا بود و روایه‌های کلام معصومین.

اما نزدیک شدن به حقیقت این منابع نور، صفای روح می‌خواست و طهارت باطن، و ما نداشتیم؛ از روی ناچاری به دریافت ناقصمان بسنده نمودیم، تحفه‌ای گلچین کرده و نثار یار نمودیم.

خدا کند بپذیرد!

آن هم، عنایت وجود مبارک حضرتش بود، قطره‌ای از دریای زندگانی سراسر فیض و رحمتش ...

اما نمی‌دانیم که چقدر توانسته‌ایم خشنودش نمائیم؟  
گفتیم: یا ایّها العزیز، مسّنا و اهلنا الضّر و جئنا ببضاعه  
مزجاة، فتصدّق علینا ...

به گوش دل شنیدیم که فرمود: مگر تاکنون به خود وا مانده‌اید، مگر تا به حال رهایتان کرده‌ام؟  
گفتیم: دیدار، فرمود: در پرده حجابید ...



هر چه باید می‌فهمیدیم با یک کلام فهمیدیم و دیگر  
سکوت نمودیم...

حال ای دوست! تو خود حدیث مفصل بخوان از این  
مُجمل ...

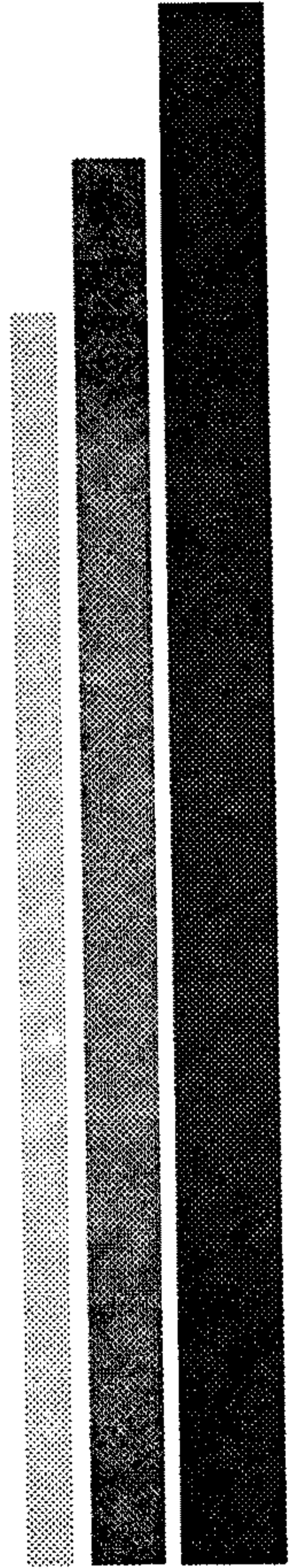
حجت‌اله قلی‌پور  
تابستان ۸۳، سوم شعبان ۱۴۲۵ ه.ق  
سالروز ولادت امام حسین (ع)  
سال پاسنگویی

... در پایان از ارشادات حکیمانه پدر بزرگوار و استاد معظم  
خود، حضرت آیه‌الله حاج شیخ ضیاءالدین نجفی دامه برکاته،  
تشکر و قدردانی می‌نمائیم.

---

« سلام »

---



و ما اراده نموده‌ایم که بر آن طایفه ضعیف در زمین منت گذارده،  
ایشان را پیشوایان خلق قرار دهیم و وارث گردانیم.<sup>(۱)</sup>

امیر مؤمنان علی بن ابیطالب (سلام خدا بر ایشان) فرمود:  
اینان که در زمین ضعیف گشته‌اند آل پیمبرند که خداوند مهدی آنها  
را برانگیزد تا آنان را عزیز و دشمنانشان را ذلیل گرداند.<sup>(۲)</sup>

«و شیران منقطع خواهند شد، منتظران خداوند، وارثان زمین  
خواهند شد، هان! بعد از اندک زمانی شیر نخواهد بود، در مکانش تأمل  
خواهی کرد ولی او را نخواهی یافت. و اما حلیمان وارث زمین خواهند  
شد ...»

قومها را به انصاف داوری خواهد کرد، آسمان شادی کند و زمین  
مسرور گردد. زیرا که می‌آید، زیرا که برای داوری جهان می‌آید ...»<sup>(۳)</sup>

---

۱ - سورة قصص، آیه ۵.

۲ - غیبت شیخ طوسی (ره)، ص ۱۸۴، ح ۱۴۳.

۳ - کتاب مزامیر (زبور داود(ع))، مزمور ۳۷، بندهای ۹-۱۲، مزمور ۹۶، بندهای  
۱۰-۱۳.

## سلام من به تو ای گوهر تمام وجود!

سلامت می‌کنم! ای آینه تمام نمای صفات خدا، ای رهنمای راه، راهی که ابتدای مسیرش لله و انتهایش الیه راجعون است؛ سلامت می‌کنم! ای معنی شکر و نماز، مفهوم راز و نیاز، ای مقصود دعا و مناجات؛ قبله حاجات ...

سلامت می‌کنم در لحظه لحظه عمر، در گوشه گوشه عالم، با تمامی وجود، با تمام بود و نبود؛

سلام من به تو آن زمان که می‌آیی! در آن هنگام که در نمازی، در قنوتی، در رکوع و سجودی، آن زمان که خدایت را ستایش می‌کنی و استغفار از او؛ به صبح و عصر، به روز و شام، در شب تار و روشنایی روز...

ای آرزوی تمام خلائق! ای امید آخرین حقایق! ای یاس و لاله و نرگس، ای منتهای عشق، آشنای آسمان و غریب زمین؛

ای مقتدای نور و سپیدی! سلامت می‌کنم از اعماق دل؛  
ای نگین خاتم قدر و کوثر و فجر، ای درّ گرانبهای

صدفهای یوسف و ابراهیم و محمد، کجایی؟!  
 کجایی؟! ای ویران‌کننده بنیان شرک و نفاق؟ ای برکننده  
 ریشه‌های فسق و عصیان! ای محوکننده اندیشه‌های باطل و  
 گمراهی؛  
 ای دروکننده شاخه‌های غفلت و هواپرستی! ای دعوت  
 کننده به یکتاپرستی و توحید!  
 کجایی؟! ای قطع‌کننده رشته‌های تجاوز و ستم! ای  
 ریشه‌کن‌کننده عناد و ضلالت و عداوت!  
 ای عزت‌دهنده دوستان خدا، پیوند دهنده زمین و آسمان،  
 ای برطرف‌کننده حزن و پریشانی، خشنودکننده دلها، ای صاحب  
 روز فتح و برافرازنده پرچم هدایت! کجایی؟!  
 ای جوینده خون پاک پیامبران خدا، ای جوینده خون شهید  
 کربلا! کجایی؟!  
 ای قائم صدرنشین و صاحب تقوی، ای فرزند برگزیدگان  
 پاک خدا، ای فرزند ستارگان درخشنده سماء، ای زاده اختران  
 تابناک و فروزان و فرزند طاها و یاسین؛  
 ای کاش می‌دانستم: کجایی!  
 دریغا! نمی‌دانم در کوه رضوایی، در زمینی، به دیار ذی  
 طوی یا به آسمانی!

افسوس! خلق را می بینم و ترا نمی بینم، خدا داند که چه می کشم! صدای مردمان را می شنوم ولی نمی شنوم نوای رحمانی تو را؛

تو در بین مائی و من در حجاب؛ از ما جدا نیستی گر چه از نظرم دوری؛

به یاد تو ناله از دل سر می دهم، ضجّه می زنم، ندبه می کنم، ای مولایم! تا به کی سرگردان بمانم، بی سر و سامان؟ تنهای تنهایم؛ چه کنم؟ نمی دانم کسی هست که با من در فراق خون بگیرد؟ کسی هست مرا یاری کند؟

ای مولای غریبم! ای آشنای غصّه و درد و غم و شکیب! به من بگو کجایی؟! راهی برای دیدار با تو هست؟ به من بگو؛ آیا روز جدائی و فراق پایانی دارد؟ آیا وصالی هست بعد از این؟ به من بگو؛

کی می شود که جمال تو را ببینم و چشمان ناقابلیم، قامت برافراشته و غرق نورت را لمس کنند و کسب نور؟

چه بگویم از حال خود، چه بگویم ز نامردمی بی وفایان؟ چه بگویم ز عصیان مستان، ز بیداد هواپرستان،

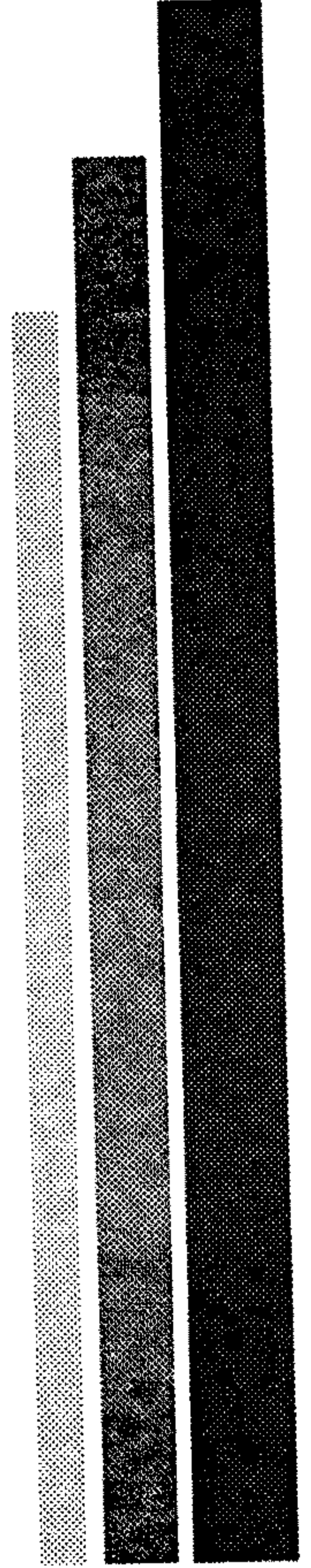
تو خود می دانی؛ تو خود ناظری و هیچ امری از چشمان تو پنهان نمی ماند؛

آری! تنها به تو می‌گویم ای اباصالح:  
 ز چه رو گذر نکردی به دل خمار و مستم  
 که به باد رفته بی تو همه دار و بود و هستم  
 همه عمر دلفمینم، به رخت سحر نشینم  
 به خدا که دیده‌ام را به جز از درت ببستم  
 دل ریش ریش خود را نکنم تهی ز یادت  
 به امید گوشه چشمی، همه لحظه‌ها نشستم  
 سر من فدای خاکی که قدم بر آن گذاری  
 به خیال مقدمت بین، همه شام سر شکستم  
 سحر است و آرزوی رخ ماه پاره دارم  
 دگرم توان نمانده، چه کنم که عاشق استم  
 تو بیا به یک نگاهی همه حاصلم عوض کن  
 مددی نما که باشم به رخت، خداپرستم  
 تو بیا و پاک گردان دل چون شب سیاهم  
 تو بیا و کن عنایت به دل پلید و پستم  
 به جز از درت نخواهم که روم به جای دیگر  
 همه دم گشوده باشد به سوی تو چشم و دستم

---

**«میلاد نور»**

---





بگو حق آمد و باطل را نابود ساخت، که باطل خود لایق نابودی است.<sup>(۱)</sup>

باقر آل رسول (سلام خدا بر ایشان) فرمود:

چون مهدی، بیاید و قائم ظهور نماید دولت باطل از میان برود.<sup>(۲)</sup>  
«وقتی که مدت روز تمام شود، دنیای کهنه نو شده و زنده گردد، صاحب ملک تازه پیدا شود، از فرزندان دو پیشوای جهان؛ یکی ناموس آخر الزمان و یکی وصی بزرگتر وی که «پشن»<sup>(۳)</sup> نام دارد و نام آن صاحب ملک تازه «راهنما» است؛ به حق پادشاه شود و خلیفه «رام»<sup>(۴)</sup> باشد و حکم براند و او را بسیار معجزه باشد.»<sup>(۵)</sup>

---

۱ - سورة اسراء، آیه ۸۱

۲ - بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۳۱۳، الکافی، ج ۸، ص ۲۸۷.

۳ - نام هندی علی بن ابیطالب. ۴ - به لغت سانسکریتی نام خداست.

۵ - کتاب «پاتیکل» از کتب مقدسه هندیان.

## سحر از ره نگار می آید!

دستهایم را می گشودم، با تمامی وجودم، از آن یکتا  
معبودم؛ ملتمسانه و خاضعانه می خواستم که:  
ای معبود من، فرزندى به امام و مولایم مرحمت فرما.  
روزی دست به سوی آسمان بردم تا دعا نمایم، مولایم  
فرمود: عمّه جان تو را بشارت و مژده می دهم که دعای  
خالصانهات مورد قبول ربّ یکتا قرار گرفته و امشب نه تنها  
دل تو بلکه تمام کائنات از یمن وجود خورشیدی الهی؛  
نورانی خواهد شد.

افطار را پیش ما بمان، تا سحر منتظر باش که چون صبح  
فردا شود ستاره‌ای پرفروغ آسمان دلت را قمر شود.  
حالی عجیب و وصف ناپذیر در من به وجود آمد، پرسیدم:  
مولای من، از چه بانوی خوشبختی است؟ فرمود: نرجس  
خاتون.

گفتم: فدایت شوم، این بانو محبوب‌ترین زنان است نزد

من.

برخاستم، شتابان خدمت نرجس خاتون رسیدم، او را در آغوش کشیدم، دستانش بوسیدم و از خدمت به خویش باز داشتم.

مرا بانوی خود خطاب کرد، گفتم نه، تو بانوی من و تمام بانوانی.

گفت: فدایت شوم؛ گفتم: من و تمام عالم فدای تو.

به او گفتم: خوشا به حال تو ای بانوی با کرامت من! خدای عزیز امشب امید منتظران را به تو عنایت می‌فرماید، همان که جهانی در انتظار قدمش به خویش می‌بالند.

همان که آرزوی اهل ایمان است؛ نگین خاتم ختم رسولان است، کمال انسان و جمال قرآن است.

از سخنانم دل نرجس غرق شور و شعف شد، به درّ خویش صدف شد.

به او نظر چو نمودم، اثر ز حمل ندیدم. به سوی مولایم رفتم و سؤال پرسیدم: چرا اثری ز حمل در نرجس نیست؟ با تبسمی به لب فرمود: عمّه جان، ای خانم بزرگوار، ما ائمه نور خدائیم که پلیدیها آن را نمی‌آلاید، در پهلوهای مادران خویش هستیم، تردید مکن، منتظر باش.

گفتم: به چه وقت او بیاید؟ فرمود: طلوع فجر.  
برخاستم و افطار نمودم؛ کنار بستر نرجس خوابیدم،  
نیمه‌های شب برای خواندن نماز شب برخاستم؛ چون نماز  
وتر بخواندم دوباره تردید نمودم، چراکه اثری در حال  
نرجس نمی‌دیدم.

مولایم از حجره‌ای که در آن مشغول عبادت و مناجات بود،  
صدا زد: عمّه، هنوز وقت طلوع فجر نگشته، هنوز وقتش  
نیست.

کنار نرجس دوباره خوابیدم، او را حرکت دادم، نام خدای  
عزیز را بر او خواندم و گفتم: بانوی من! آیا در خویش چیزی  
می‌یابی؟ گفت: آری؛

هر دو به خواب رفتیم و بیدار نشدم تا آن لحظه که صدای  
دلنشین سرورم گوش دلم را نوازش داد؛ شنیدم که فرمود: عمّه  
جان فرزندم را بیاور.

چون نزدیک مولود شدم، دیدم روی خاک افتاده و خدای  
عزّ و جل را سجده می‌کند. روی بازوی راستش نوشته‌ای  
چنین است: حق می‌آید و باطل به در رود، همانا که باطل زائل  
و رفتنی است.

در آغوشش کشیدم؛ بوئیدم و روی نکویش را بوسیدم.

پاک و پاکیزه بود، او را در پارچه‌ای پیچیدم و خدمت پدر بزرگوارش آقایم امام عسکری سلام الله علیه بردم. امام او را بر دست چپ خویش گرفت و دست راست بر پشت او گذارد، زبان در کامش نهاد، سپس فرمود: فرزندم! با من سخن بگو؛

لب بگشود: گواهی میدهم که خدائی جز خدای یکتا نیست، جدم محمد که درود خدا بر او و خاندانش، فرستاده خداست و علی بن ابیطالب که سلام خدا بر او، ولی خدا و امیر مؤمنین است، نام تمام امامان نور را بر زبان آورد تا به خود رسید، برای دوستانش دعا فرمود که خداوند فرجش را نزدیک فرماید آن وقت چشمان زیبایش را بگشود و صورت نورانی پدر را خوب نظاره کرد.

مولایم فرمود: عمه جان، فرزندم را نزد مادرش ببر تا به مادر سلام دهد، آن وقت دوباره او را پیش من بیاور.

چنین نمودم، به مادر سلام کرد؛ نرجس در آغوشش کشید و غرق شادی شد. او را به خدمت پدرش بردم، فرزندش را در آغوش گرفت، لحظه‌ای نگذشت دیدم که بین من و ایشان پرده‌ای آویخته شد؛ آن هنگام بود که دیگر ندیدمش. از مولایم پرسیدم: آقا جان، فرزند عزیزتان چه شد؟

فرمود: آنکس که از تو به او نزدیکتر است او را برد. سپس دیدم دوباره بازگشت ....

هفت روز از ولادت مولود نور می‌گذشت که خدمت امام رسیدم. فرمودند: فرزندم را بیاور. لباس زردی به تنش پوشاندم و خدمت حضرتش بردم، مانند بار نخست، دست بر سر و صورتش کشید و فرمود: پسرم با من حرف بزن. سخن گفتم: پروردگارم اراده فرمود که بر ضعیفان منت گذارده و ایشان را پیشوایان مخلوقات خویش قرار دهد و وارث خویش گرداند.

امام از او خواست که از کتب آسمانی پیامبران پیشین برایش بخواند. ابتدا به زبان سریانی از صحف حضرت آدم قرائت فرمود، سپس از کتب ادریس و نوح و صالح و هود، از صحف ابراهیم و تورات موسی و زبور داود، از انجیل عیسی و بعد هم از قرآن جدش رسول خدا، برای پدر قرائت فرمود. از قصص انبیاء و اولیای الهی تا زمان خویش حکایت کرد ...

چهل روزش که شد به خدمت امام رسیدم، دیدم آن کودک مه‌رو در خانه راه می‌رود، روی زیباتر و زبانی فصیح‌تر از صورت و کلامش ندیده و نشنیده بودم.

امام فرمود: عمّه، این مولود در پیشگاه ذات پروردگار

عزیز، خیلی محبوب است.

گفتم: آقای من، از مشاهده حالتش آنچه را باید بدانم، دانستم.

فرمود: نمی دانی که رشد یک روزه ما اولیای خدا و امامان، با رشد یک هفته دیگران و رشد یک هفته ما با رشد یک ماهه آنها برابر است.

فرزند عزیزش را بوسیدم و به خانه باز گشتم ...

روزی برای دیدنش آمدم اما او را نیافتم.

گفتم: مولای من، کودک عزیزتان کجاست؟ فرمودند:

سپردمش به آنکس که مادر موسی فرزندش را به او سپرد.

سپس فرمودند: آن زمان که خدایم مهدی این امت را به من

عطا فرمود، دو فرشته فرستاد تا او را به سراپرده عرش اعلی

ببرند و از بارگاه ذات ربوبی ندا رسید: ای بنده من، آفرین بر

تو، به یاری کردن از دین و اطاعت، به راهنمایی کردنت مر

بندگانم.

به وسیله تو بندگان خویش را مؤاخذه می کنم یا مشمول

رحمت می گردانم، بندگانم را به تو می بخشم و با خشم تو

عذاب خواهم کرد.

فرشتگان من! او را زود به پدرش بازگردانید که در پناه و  
حفظ من است تا وقتی که بوسیله او حق را ظاهر و باطل را  
زائل نمایم و دین و آئینم سراسر گیتی را فراگیرد...

باز بوی بهار می آید

سحر از ره نگار می آید

آرزوی تمام خوبی ها

با جلال و وقار می آید

ثمر قلب مصطفی اینک

بر زمین سجده وار می آید

همه در انتظار مدهوشند

معنی انتظار می آید

دست هستی به سوی او شده باز

سوی هستی چو یار می آید

شیعه گشته غریب و بی یاور

از ره آن تک سوار می آید



چشمها ز ظلم گریانند

یار دلهای زار می‌آید

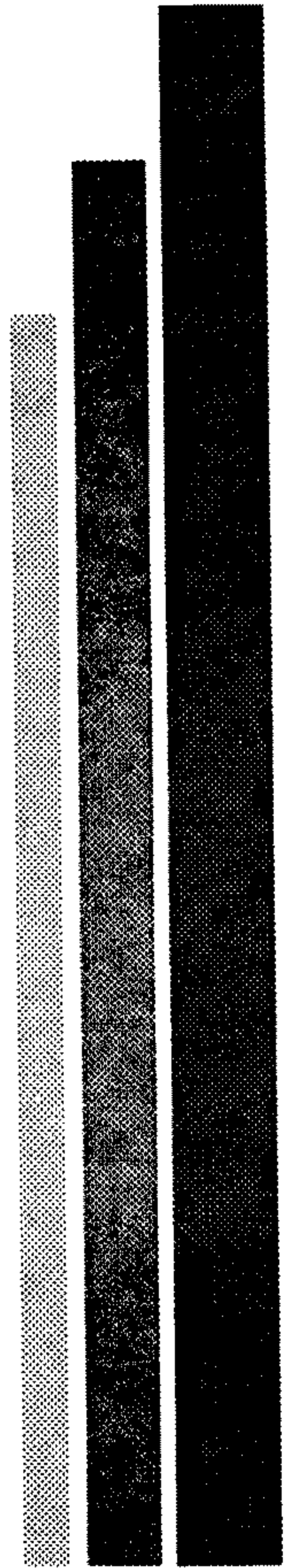
چشم زهرای مرضیه روشن

بهر قلبش قرار می‌آید

---

# «دوازدهمین مقنّدا»

---



این کتاب بدون هیچ شک و تردیدی، راهنمای پرهیزکارانست؛  
آنانکه به جهان غیب ایمان آرند و نماز بر پا دارند...<sup>(۱)</sup>

از صادق آل رسول (سلام خدا بر ایشان)، درباره این آیات سؤال نمودم، فرمودند: مراد از متقین، شیعیان علی علیه السلام است و مراد از غیب، حجت غایبه است و شاهد این مدعایم فرموده پروردگارم است که: «گویند چرا بر او نشانه و معجزی از جانب خدا نیامد، بگو که دانای غیب خداست، شما کافران منتظر عذاب خدا باشید و من هم منتظر نصرت او می باشم.»<sup>(۲)</sup> <sup>(۳)</sup>

«نام تو ابراهیم خواهد بود، زیرا که تو را پدر امتهای بسیار گردانیدم، ترا بسیار بارور نمایم، امتهای از تو پدید آورم و پادشاهان از تو بوجود آیند و عهد خویشتن را میان خود و تو، و ذریت بعد از تو استوار گردانم که نسل بعد نسل عهد جاودانی باشد ... از ابراهیم امتی بزرگ و زورآور پدید خواهد آمد و جمیع امتهای جهان از او برکت خواهند یافت.»<sup>(۴)</sup>

۱- سوره بقره، آیات ۲ و ۳. ۲- سوره یونس، آیه ۲۰.

۳- کمال الدین ج ۲، ص ۳۴۰، باب ۳۳، ح ۱۹.

۴- تورات سفر پیدایش، فصل ۱۷، بندهای ۵-۸-۲۰ و فصل ۱۸، بند ۱۹.

## مهر و، جمال خویش به یاران دمی عیان بنمود...

پنج سال از عمر پر خیر و برکت مولود نور می گذرد.  
شهر سامرا به خویش می بالد که چنین خورشیدی بر  
خاکش قدم می نهد.

در کنار پدر بودن چه شیرین و گواراست، چه صفایی دارد؛  
آن هم پدری معصوم و امام، پدری که خود حجّت خداست.  
ماه در آغوش خورشید، خورشید در آغوش ماه، چه نورانی‌تی!  
دیدن این ستاره درخشنده، لیاقت می خواهد و چشمان  
پاک، دل با صفا می خواهد و دیدگان نورانی!

آری، تنها یاران با کفایت امام عسکری علیه السلام، آن هم  
نه تمام یاران بلکه پاک‌ترینشان و معتمدان حضرت به دیدار  
این گوهر بی نظیر مفتخر گشته‌اند ...

دردانه امام عسکری علیه السلام در کنار پدر، در آغوش

پرمهر و معنویتش، از فیوضات رحمانی بهره می‌برد و لحظات پرمعنایی را پشت سر می‌گذاشت تا این که غم سنگین بر دل نورانی کوچکش سایه انداخت و قلبش را سخت آزرده. پدر در بستر بود و سمّ خیانت و بیداد حکومت فاسد عباسی او را به شدت آزار می‌داد، رنگ از چهره مبارکش رفته بود و عطش سراسر وجودش را فرا گرفته، آری این بستر، معراج شهادت بود و دیگر حضرت از آن بر نمی‌خواست مگر به سوی آسمان و ملکوت اعلیٰ.

سر پدر را در آغوش کوچکش گرفت، به زانو گذاشت، ظرف دارو که بر اثر لرزش دستان امام به دندانهای مبارکش برخورد می‌کرد را برای پدر نگاه داشت.

این آخرین دیدار بود. هر آنچه باید به پسر وصیت می‌کرد، فرمود. آخرین اسرار نهفته در سینه را به ایشان منتقل نمود و کلمات مبارکی آهسته به گوش او می‌رسید تا این که صدای پدر خاموش گشت.

امام عسکری علیه السلام غریبانه به شهادت رسید و روح الهی آن خورشید به سوی پروردگارش پرواز نمود و فرزندان

عزیزش را در برابر تندبادهای حوادث و سیل رنجها تنها گذاشت ...

جعفر، از فرزندان امام هادی علیه السلام بود که بر اثر همنشینی با ناهلان از راه و رسم آباء و اجدادش منحرف گشته و راه هواپرستی و گناه را پیش گرفته بود.

این انحراف علتش کوتاهی پدر بزرگوارشان در تربیت او نبود بلکه محیط خانواده برای تکامل کاملاً مهیا بود، اما دوستان و همنشینان گنهکار و معصیت پیشه او را از خطّ عدالت و تقوی منحرف ساخته بودند.

کارش به جایی رسیده بود که امام عسکری علیه السلام، او را محرم اسرار خویش نمی دانست و با اینکه فرزند گرانقدرش را به شیعیان مورد اعتماد نشان داده بود، او را از این امر مهم و خطیر آگاه نساخت تا مبادا زبان خائن برادر نالایق سر مهم را برای جاسوسان دستگاه خلافت فاش سازد و جان مبارک امید عالمیان به خطر افتد.

پانزده روز قبل از شهادت، امام نامه های متعددی برای دوستان و شیعیان خویش در مدائن نوشت و به من که خادم

بیت رفیع امامت بودم داد و فرمود:

این نامه‌ها را بردار و به سوی مدائن حرکت کن. بدان که سفرت پانزده روز به طول می‌انجامد و موقعی وارد سامرا می‌شوی که صدای ناله و شیون از خانه‌ام بلند است و پیکرم را در مغسل برای غسل دادن خواهی یافت.

با اندوهی عمیق گفتم: مولای من! اگر چنین حادثه‌ی جانگدازی در پیش است، پس امام و مقتدای پس از شما کیست؟ ایشان را برایم معرفی کنید.

فرمود: کاری را که به تو سپرده‌ام انجام بده؛ هر کس پاسخ‌نامه‌ها را خواست او جانشین واقعی و امام بعد از من است.

گفتم: سالار من! نشانه‌های بیشتری بیان فرمائید. فرمود: هر کس بر پیکر من نماز بخواند، او امام و پیشوای بعد از من است.

نشانه‌ی بیشتری خواستم، فرمود: همیانی از مکانی می‌رسد، هر کس آن را طلبید حجت خداست. هیبت و عظمت حضرت آنچنان وجودم را گرفت که نتوانستم از جریان همیان سؤال

کنم.

نامه‌های حضرت را برداشتم و به سوی مدائن حرکت کردم. پس از ورود به مدائن، نامه‌ها را به شخصیت‌های مورد نظر دادم و جواب گرفتم، به سرعت به سوی سامرا بازگشتم و درست همان روزی که مولایم پیش‌بینی فرموده بود به سامرا رسیدم.

دیدم دریغا که صدای شیون از خانه امام طنین افکن است و فضای شهر سامرا مملو از غم و اندوه گشته است. پیکر مطهر مولایم را برای غسل دادن آماده دیدم.

در کنار خانه امام، جمعیت موج می‌زد و همه منتظر بودند. جعفر در کنار درب خانه ایستاده بود و گروهی از جمله دوستان خانندان وحی و رسالت متحیر، بر گرد او حلقه زده و برخی شهادت حضرت را به او تسلیت می‌گفتند و بعضی هم خلافت و امامتش را به او تبریک و تهنیت.

با خود گفتم: اگر به راستی این شخص، با آن سوابق ننگین بخواهد جانشین امام شود، دیگر باید با مقام امامت خدا حافظی نمود. چرا که به خوبی او را می‌شناختم و با افکار



و اخلاقش کاملاً آشنا بودم.

ناگزیر پیش رفتم و مثل دیگران شهادت مولایم را به او تسلیت گفتم، اما با همه وجود در اندیشه سخنان حضرت و نشانه‌هایی که برایم فرموده بود، بودم.

جعفر جواب تسلیت را گفت اما نه چیزی از من درخواست نمود و نه از مطلبی سؤال کرد؛ کمی دلم آرام شد.

در این هنگام بود که شخصی آمد و به او گفت: سرورم! پیکر مطهر امام آماده است تا بر آن نماز بگذارید.

در حالیکه گروهی از دستگاه ظلم و خلافت غاصب، پیشاپیش او، و گروهی از شیعیان با نگرانی اطراف او را گرفته بودند، برای نماز خواندن بر پیکر پاک امام عسکری علیه السلام وارد صحن خانه شد و به سوی جسد مطهر حضرت رفت تا نماز بخواند. آماده نماز شد، دوستان و شیعیان حضرت مضطرب و غمگین بودند و همه حیران و منتظر.

ناگهان نوری عظیم چشمان جمعیت را خیره ساخت و همه از هیبتش نفسهایشان در سینه حبس شد.

آری! کودکی بود که چهره‌اش مانند ماه می‌درخشید، با

نقابى بر چهره، با موهاىى زيبا و دندانهاىى باز و شمردۀ مانند مرواريد درخشنده، از درون خانه تجلى نمود و با شجاعت و شهامتى وصفناپذير، پيش آمد و ردائى جعفر را گرفت، با شدت او را عقب راند و فرمود:

اى عمو! عقب برو، من بايد بر پيكر نورانى و پاڪ پدرم نماز بگذارم نه تو، چرا كه من بر نماز خواندن برايشان از همه سزاوارترم.

جعفر در حاليكه رنگ از رخساره اش پريده بود، بى اختيار و بدون اراده عقب رفت و آن كودك مهر و پيش آمد و بر بدن حضرت عسكرى عليه السلام نماز خواند و پس از خواندن نماز، بدن مطهرش در کنار مرقد منور پدر بزرگوارش امام هادى عليه السلام به خاك سپرده شد.

آنگاه آن كودك عزيز و بزرگوار به من نگرست و بالحنى دلنشين فرمود: ابوالاديان! پاسخنامه ها را بياور. بى درنگ همه را به ايشان تقديم نمودم و با خود گفتم: خدا را سپاس كه تا اين لحظه دو نشان از نشانه هاىى كه حضرت داده بود، را در وجود گرانبايۀ اين آقاى نورانى ديدم، اينك بايد در انتظار سوّمين

نشان باشم.

از صحن خانه حضرت عسکری علیه السلام بیرون آمدم و به سوی جعفر رفتم که او نیز از بیت رفیع امامت خارج می شد. در کنار او بودم که شخصی آمد و گفت: سرورم! این کودک چه کسی بود؟

گویی آن شخص تصمیم داشت که او را تکان دهد و از خواب غفلت بیدار سازد و حجّت را بر او تمام کند. اما جعفر بابی شرمی تمام پاسخ داد: به خدا سوگند تا کنون نه او را دیده‌ام و نه می شناسمش و هنوز فکر جانشینی امام در سرش بود. در آنجا نشسته بودیم که کاروانی از شهر قم به سامرا رسید. جویای امام شدند ولی با سوگ حضرتش روبرو گشتند. پرسیدند: اینک امام پس از آن حضرت کیست؟

گروهی جعفر را نشان دادند. پیش آمدند و ضمن عرض تسلیت شهادت امام عسکری علیه السلام و تبریک امامتش گفتند: ای سرور بزرگوار! ما از ایران آمده‌ایم و به همراه خویش اموال و نامه‌هایی آورده‌ایم تا تقدیم نمائیم. تقاضای ما این است که مقدار پولها و نام ارسال کنندگان نامه‌ها را

بفرمائید، چرا که هر وقت به خدمت امام می‌رسیدیم حضرت هم مقدار اموال و هم نام فرستادگان را می‌فرمود و ما آنها را تقدیم ایشان می‌نمودیم.

جعفر با این سخنان برآشفته، از جا برخاست و دامن لباس خویش را تکان داد و گفت: شما می‌خواهید که ما از غیب خبر دهیم؟ بر آنان پر خاش کرد و ساکت شد.

در همین لحظات بود که یکی از خادمین از خانه امام بیرون آمد و خطاب به کاروانیان گفت: مولایم به من فرموده است تا این نامه‌ها و اموال را از شما تحویل بگیرم و نام تک تک نویسندگان نامه، و مقدار پولهای داخل همیان که هزار دینار است و ده دینار آن سکه‌های قلبی است را به من فرموده تا به شما بگویم. شیعیان اندیشمند و یاران با اخلاص حضرت، شادمان گشته و گفتند: همان وجود عزیز و گرانقدری که تو را به سوی ما فرستاده است، امام راستین و جانشین حضرت عسکری علیه السلام است و نه شخص دیگری.

همیان را به آن خادم تقدیم داشتند تا به خدمت حضرت ببرد و من نیز سومین نشانی را که سالارم بیان فرموده بود، با

چشم خویش دیدم و دلم آرام گرفت و تکلیف خویش را  
دانستم. اما دریغاً که غیبت صغرای حضرت آغاز گشت و دیگر  
جمال نورانی حضرتش را ندیدم...

«کلام یار»

... روزی که بعض آیات خدای تو بیاید، آنروز هیچکس را ایمان نفع  
نبخشد اگر از آن پیش ایمان نیاورده یا در ایمان کسب خیر و سعادت  
نکرده باشند... (۱)

صادق آل رسول (سلام خدا بر ایشان) فرمود:

مراد و مقصود از آیات ائمه اند، و مقصود از بعض آیات قائم ما ائمه  
است. پس کسی که پیش از ظهورش ایمان به او نیاورد گر چه به سایر  
ائمه ایمان آورده باشد، ایمان آوردنش به قائم ما در وقت ظهور نفع  
نخواهد داد. (۲)

«و بسیاری از آنانیکه در خاک زمین خوابیده‌اند، بیدار خواهند شد...  
و آنانکه بسیاری را به راه عدالت رهبری می‌نمایند مانند ستارگان  
خواهند بود تا ابدالاباد. اما تو ای دانیال کلام را مخفی دار و کتاب را تا  
آن زمان مهر کن که بسیاری به سرعت تردید خواهند نمود... خوشا به  
حال آنان که انتظار کشند.» (۳)

---

۱ - سورة انعام، آیه ۱۵۸.

۲ - کمال الدین، ج ۲، ص ۳۳۶، باب ۳۳، ح ۸

۳ - کتاب دانیال نبی، فصل ۱۲، بندهای ۱-۵، ۱-۱۳.

## بشنو از معشوق رسم عاشقی!

از ما نپرسید سبب و علت غیبت را، چرا که اگر بگوییم  
مهموم و بد حال می شوید!

اگر شما شیعیان، همدلانه به عهدی که بر عهده شما بود،  
وفا می کردید، به فیض دیدار ما نائل می شدید و با مشاهده ما  
سعادت بر شما نازل می گشت.

علت این که نمی توانید ما را زیارت کنید، کارهای زشتی  
است که انجام می دهید؛ گناهایی است که مرتکب می شوید که  
ما آن اعمال منکر را دوست نداریم.

ما بر اوضاع و احوال شما بخوبی آگاهیم و چیزی از ما  
پوشیده نمی ماند. ما از سرپرستی و رسیدگی به کارهایتان  
کوتاهی نمی کنیم و یاد شما را از صفحه خاطر خویش  
نزدوده ایم که اگر غیر از این بود، امواج بلا و سختی ها بر شما  
فرود می آمد و دشمنان کینه توز شما را ریشه کن می ساختند.  
پس تقوای الهی را پیش بگیرید، پشت بر پشت ما دهید و با ما



موافقت ورزید. خداوند صلاح شما را مادامی که دولت دنیا برای فاسقان است در دوری ما دیده ...

آن لغزش‌هایی که از شما سر می‌زند را می‌بینیم، از خواب غفلت بیدار شوید.

ای مردم! شما را چه شده است که در شک و تردید هستید و در حیرت از حال خویش باز می‌گردید؟ آیا نشنیده‌اید قول خدای عزوجل را که فرمود: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اطاعت نمایید خدا و رسول و صاحبان امر را»؟

گمان کرده‌اید که خدا دین خود را باطل گردانیده و توجه خویش را از مخلوقاتش بریده است؟ نه، چنین نیست که خیال کرده‌اید.

طریقه تقوای الهی را پیش گیرید و بر ما تسلیم شوید و امر را به ما رجوع دهید، چون که باید همه چیز بر ما رجوع شود و همه چیز از جانب ما صادر گردد.

از حد اعتدال و طریق مستقیم تجاوز نکنید و منحرف نشوید، نیتهای خود را به راهی که واضح و آشکار است با درستی به سوی ما برگردانید.

اگر صلاح شما را نمی‌خواستیم و بر شما رحم نمی‌کردیم و از هلاکت شما نمی‌ترسیدیم، هر آینه گفتن صلاح شما را کنار

می گذاشتیم!

خداوند شما را به راه راست هدایت فرماید و در آن ثابت قدم گرداند. بدانید که هیچ‌گاه خداوند زمین را خالی از حجّت نمی‌گذارد و هر کس وجود مرا انکار کند طریقه‌اش، طریقهٔ پسر نوح است و از ما نیست.

امر ظهور فرج در دست خداست و معین‌کنندگان وقت آن، دروغ می‌گویند. چرا غافلید؟ چرا حیرانید؟ وظیفهٔ شما روشن است! به هنگام وقوع حوادث به راویان حدیث ما (فقیهان) رجوع کنید که اینها حجّت من بر شما هستند و من حجّت خداوند بر ایشان؛ این وظیفهٔ شماست.

نماز بگذارید، چه چیزی بهتر از نماز بینی شیطان را به خاک می‌مالد؟ نماز بخوانید!

برای تعجیل فرج ما زیاد دعا کنید چرا که فرج و راحتی شما در آن است...

شیعیان باشد مصیبت حاصلم

بیش از این غمگین نسازید این دلم

قلب من آتش گرفت از جرمتان

گریه‌های هر شبم بر آن نشان

این همه جرم و گناه و اشتباه

زندگیتان را کند آخر تباه  
بارها من بر شما کردم سلام

پاسخی نشنیدم امّا یک کلام  
شیعیان گردید اینک یار من

یاورم باشید و هم غمخوار من  
دست بردارید دیگر بر دعا

هم ظهورم را بخواهید از خدا  
جملگی بهر فرج آوا کنید

با دعواتان قفل غیبت وا کنید  
تا بیاید انتظار من به سر

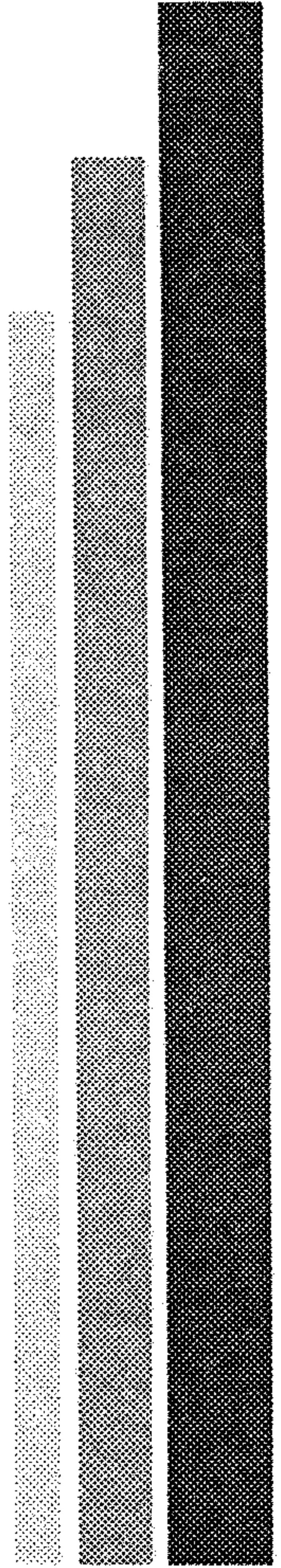
شب به سر آید، شود وقت سحر  
تا بیایم عدل را بر پا کنم

عقده را از قلبهاتان وا کنم (۱)

---

# « قطب عالم امكان »

---



قسم به شب تار زمانیکه (جهان را در پرده سیاه) بپوشاند و قسم به  
روز زمانیکه (عالم را به ظهور خود) روشن سازد.<sup>(۱)</sup>  
باقر آل رسول (سلام خدا بر ایشان) فرمود:

قسم به شب تار زمانیکه بپوشاند، مقصود امیرمؤمنان علی (که درود  
خدا بر او) است که در دولت باطل مستور گشته و به صبر ناگزیر شد،  
قسم به روز زمانیکه روشن سازد، این روز روشن قائم ما اهل بیت است  
که چون قیام نماید بر دولت باطل پیروز شود...<sup>(۲)</sup>

«همچنانکه برق از مشرق ساطع شده تا به مغرب ظاهر می شود،  
ظهور پسر انسان نیز چنین خواهد شد ... آسمان و زمین زایل خواهد  
شد، اما سخن من هرگز زایل نخواهد شد، اما از آن روز و ساعت  
هیچکس اطلاع ندارد، حتی ملائکه آسمان ... شما نیز حاضر باشید،  
زیرا در ساعتی که گمان نبرید پسر انسان می آید.»<sup>(۳)</sup>

---

۱- سورة اللیل، آیات ۱ و ۲. ۲- تفسیر علی بن ابراهیم، ص ۴۲۵.  
۳- انجیل متن، فصل ۲۴، بندهای ۲۷-۳۰، ۳۵-۳۷ و ۴۵.

## در پشت ابری ولیکن تمام معنی فیض!

خورشید مرکز منظومه شمسی است، جاذبه‌اش، حافظ  
زمین است و آن را از سقوط نگاه می‌دارد؛

با چرخش زمین به دور خورشید و طواف برگردش، روز  
و شب و فصول مختلف ایجاد می‌شود؛ حرارتش سبب حیات  
و زندگی تمام موجودات است، و نورش روشنی‌بخش و حیات  
آفرین!

اگر لحظه‌ای نباشد، همه چیز فنا شده و حیات از بین  
خواهد رفت!

وجودش راهیچ کس انکار نمی‌کند، و همه می‌دانند که به او  
محتاجند. در ترتب این آثار، بین این که ظاهر باشد یا پشت  
ابر، تفاوتی نیست، چرا که جاذبه و نور و حرارتش در هر حال  
موجود است اگر چه شدت و ضعف دارد.

جاهلان، وقتی که خورشید در پس ابرهای تیره پنهان می‌شود گمان می‌کنند که موجودات از نور و حرارتش بی‌بهره‌اند، در حالیکه سخت در اشتباهند؛ ندیدن دلیل بر نبودن و نداشتن آثار نیست!

زیرا که اگر لحظه‌ای نور و حرارتش به جانداران نرسد همه هلاک می‌شوند، و به برکت همان خورشید است که ابرهای تیره کنار می‌روند و دوباره نور و حرارتش بطور مستقیم به همگان می‌رسد. وجود مقدس امام هم خورشید و قطب عالم امکان است و در ترتب آثار بین حضور و غیابش تفاوتی نیست؛

از جانب خداوند متعال و وجود مقدس امام هیچ منع فیضی وجود ندارد، بلکه کوتاهی و تقصیر از سوی خود انسان است! اگر پنجره‌ای در خانه‌ام نباشد و تمام روزنه‌ها را ببندم و خود را از پرتوهای نور خورشید محروم سازم آیا مقصر خورشید است؟

منی که نمی‌خواهم نور خورشید را، برکاتش را، حرارت پر خیرش را، مقصر منم نه خورشید!

منی که برای بهره‌بردن از وجود مقدّس امام زمان علیه السلام هیچ راه وصلی را نمی‌پویم و درب خانه دل را بر او بسته‌ام، نه توسّلی می‌جویم و نه سنخیتی در خود ایجاد می‌کنم؛

منی که با گناه و معصیت او را از خود دور می‌سازم؛ مقصّر  
نه امام زمان علیه السلام!

خورشید وجود امام، هر لحظه در حال تابش است و انتشار پرتوهای برکت؛ حتی خورشید هم از عنایت او می‌تابد و اگر لحظه‌ای نباشد نه خورشیدی خواهد بود و نه زمینی و نه آسمانی، اگر لحظه‌ای عنایت او قطع شود زمین اهل خود را فرو خواهد برد!

او امان اهل زمین است، چنانچه ستارگان امان اهل آسمانند؛ به واسطه ایشان است که آسمان بر زمین فرود نمی‌آید، به واسطه اوست که باران رحمت حق نازل و برکات زمین خارج می‌شود. اگر نباشد، خدا پرستش نمی‌شود، و عالم نابود می‌گردد ...

آری! همانگونه که مردم از خورشید در پشت ابر بهره



می‌برند از وجود امام غائب نیز منتفع می‌شوند! در زمان غیبت همگان از فیوضات بی‌منتهای امامتش برخوردارند. بعضی بهره بیشتری دارند و دیگران کمتر! قلب عالم امکان و هسته مرکزی جهان هستی وجود مقدس ایشان است و رمز بقای جهان انسانیت؛

اگر لحظه‌ای پیوند انسانها از آن هسته مرکزی قطع شود، همگی محکوم به فنا و سقوط در دره هلاکت و ضلالتند. ولایت و رهبری باطنی اعمال بر عهده ایشان است، حیات معنوی انسانها را تنظیم می‌فرماید و حقایق اعمال را به سوی خداوند سوق می‌دهد. و اگر لحظه‌ای این رابطه قطع گردد انسان به عهد جاهلیت برگشته و در زمرة حیوانات قرار می‌گیرد.

درست است که ایشان از نظر یک زندگی طبیعی عینی بیرون است، لیکن با عمری طولانی، در میان مردمان و در دل جامعه‌ها رفت و آمد دارد و اگر چه در پس ابر است ولی فیضش دائماً بر همگان می‌رسد.

همانطور که در تابش غیرمستقیم خورشید، ابرها چنان

شیشه تاری، نور مستقیم خورشید را گرفته و پخش می‌کنند، نور معنوی نامرئی وجود امام نیز که در پس پرده غیبت است آثار خود را می‌گذارد و حیات را افاضه می‌کند. در سایه همین آثار است که همواره منتظرانش امیدوارند و دائماً مراقب حال خویشند!

آنها می‌دانند که اعمالشان هر لحظه به خدمت امامشان می‌رسد و حضرت از رفتار و کردارشان آگاه است.

سینه امام و روح بلندش حافظ اسناد و اسرار آئین الهی است که همه اصالت‌های نخستین و ویژگی‌های آسمانی این تعالیم را در خویش نگاه می‌دارد تا دلائل الهی و نشانه‌های روشن پروردگار عالم باطل نگردد و به خاموشی نگراید...

امام عصر علیه السلام از طریق پرتوهای نیرومند و پر دامنه نفوذ شخصیت الهی خویش، دل‌های آماده را در نزدیک و دور تحت تأثیر جاذبه مخصوص خود قرار داده و به تربیت و تکامل آنها می‌پردازد و از آنها انسانهایی کامل می‌سازد.

از برکات وجودش مردم روزی می‌خورند و به خاطر وجود مبارکش، آسمان و زمین برپاست.

فیض عام ایشان به همه موجودات می‌رسد و از فیض

خاصش هر کس هر اندازه که خود را در معرض آن قرار داده و  
سنخیت پیدا کرده، بهره می برد.

ایشان از مراعات احوال شیعیان خود غافل نیستند و یاد  
دوستان خویش را فراموش نمی کنند.

آری! باید خودسازی نمود، در خود سنخیت بوجود آورد،  
ربطی حاصل کرد؛ باید تا جایی رفت که پرده کنار رود و یار  
عیان شود. چرا که برخی از دوستان عزیزش چنین کرده اند و  
به وصال رسیده اند!

حجاب را خود ایجاد کرده ایم و باید خود کنار بزنیم، چرا  
که او عیان است و ما در حجاب ...

گفتم چرا که رویت بر من عیان نباشد

گفتا حجاب داری رویم نهان نباشد

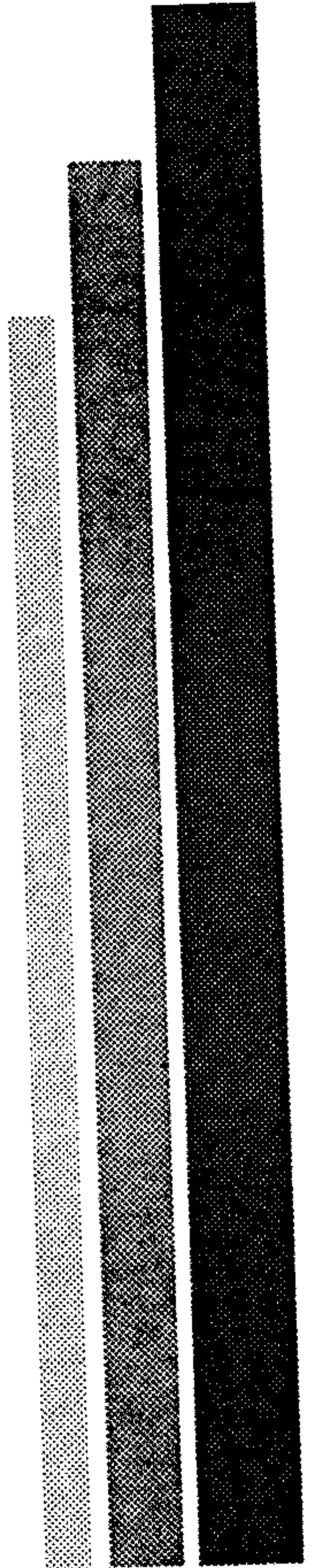
گفتم دلم شکستی از من چرا تو دوری

گفتا کنارت استم لیکن تو مست و کوری<sup>(۱)</sup>

---

**« دیدار »**

---



چنین نیست، قسم یاد می‌کنم به ستارگان بازگردنده، که به گردش  
آیند و در مکان خود رخ پنهان کنند.<sup>(۱)</sup>

از باقر آل رسول (سلام خدا بر ایشان) در رابطه با مضمون این آیات  
پرسیدم فرمودند که:

آن امامی است که در زمان خویش در سال دویست و شصت غایب  
می‌شود، بعد از آن ظاهر می‌گردد همچون شهاب در تاریکی شب، اگر او  
را درک نمودی شاد خواهی شد یا این که چشمت روشن باد.<sup>(۲)</sup>

«اگر چه تأخیر نماید، برایش منتظر باش، زیرا که البته خواهد آمد و  
درنگ نخواهد کرد ... بلکه جمیع امتها را نزد خویش جمع می‌کند و  
تمامی قومها را برای خویشتن فراهم می‌آورد.»<sup>(۳)</sup>

---

۱ - سوره تکویر، آیات ۱۵، ۱۶.

۲ - کمال الدین، ج ۱، ص ۳۲۴، باب ۳۲، ج ۱.

۳ - کتاب حقوق نبی، فصل ۲، بندهای ۳-۵.

## جانم را به لب رسانده

درد سینه امانم را بریده بود، جانم را به لب رسانده بود، به قدری مرا می آزرده که به سختی نفس می کشیدم، خونی که از سینه ام بیرون می آمد، سختی بیماریم را شدیدتر کرده بود. نه! این درد آرام نمی شد، نه تسکین می یافت، نه پولی داشتم تا دارویی تهیه کنم، نه توانایی پرداختن هزینه درمان؛ آری! بیماریم علاجی نداشت.

فقیر و تهیدست بودم، به نان شب محتاج؛ مشکلاتم تنها این نبود، مهر بانویی را در دل گرفته بودم اما از در این خانه نیز ناامید برگشتم. به من گفتند: بیماریت کم بود، فقرت را چه کنیم؟

به هر دری زدم، باز نشد. هر کجا رفتم پناه نیافتم؛ خدا نکند

که فقیری بیمار شود، خدا نکند که فقیر بیماری دل در گرو مهر  
کسی بنهد ...

با خود فکر می‌کردم چه کنم؟ به کجا بروم؟ با چه کسی درد  
دلم را بازگو کنم؟ بغض گلویم را می‌فشرد. درد لحظه‌ای مرا  
رها نمی‌کرد، خسته و بی‌تاب شده بودم.

آخر مگر من دانشجوی علوم دینی نیستم؟ با خود می‌گفتم:  
ناامید مشو! تو مگر صاحب نداری؟ تو مگر آقا نداری؟ حتماً  
مولایت به فکر تو هست اما تو نمی‌دانی. تو را چه شده است  
که اینگونه زانوی غم و نومیدی در بغل بگرفته‌ای؟ تو را چه  
شده که مثل یتیمان بی پناه گشته‌ای؟

در این اندیشه بودم که ناگهان جرقه‌ای در دلم زده شد. نور  
امیدی از روبروی دیدگانم عبور کرد، دستی بر دوشم نشست.  
شنیده بودم که اگر کسی چهل شب چهارشنبه به مسجد  
کوفه برای راز و نیاز با خدا برود و مشکلات خویش را  
بازگوید، به خواست خداوند به دیدار مولایش امام عصر علیه  
السلام مفتخر می‌گردد و گره از کارش گشوده خواهد شد.

دلم آرام گرفت، مرحمی بر زخم ع میقم گذاشته شد.

تصمیم خود را گرفتم، عزم جزم نمودم، با خود عهد بستم که  
چهل شب چهارشنبه به نیت دیدار مولایم برای عبادت و راز  
و نیاز با خداوند بی نیاز به مسجد کوفه بروم.

گویا درد سینه را فراموش کرده بودم، با وجود این که با هر  
سرفه قدری خون از گلویم می آمد، یاد روی یار تمام  
مشکلاتم را از یادم می برد.

از ابتدای هفته بی امان منتظر شب چهارشنبه بودم، آن شب  
که فرا می رسید با دنیایی پر از امید و آرزو دل را به صاحبم  
می سپردم و به سمت مسجد کوفه به راه می افتادم.

تا سحر مشغول راز و نیاز می شدم، یقین داشتم که شب  
موعود فرا خواهد رسید و مولایم را خواهم دید ...

سختی راه را به جان می خریدم و با تاریکی و سکوت شب  
همراه می شدم ...

شب چهلم فرار رسید، قلبم داشت از تپش باز می ایستاد،  
آرام و قرار نداشتم؛ چه شبی بود آن شب!

آیا مولایم را خواهم دید؟ آیا شب موعود فرار رسیده  
است؟ نمی دانم چه بگویم.



چه شب سرد و تاریکی! هر قدر که نزدیکتر می‌شدم،  
 قدم‌هایم لرزانتر می‌گشت، دست و پایم را گم کرده بودم. حال  
 عجیبی داشتم، چشمان خسته‌ام را تمام قد گشودم.

لحظه‌ها می‌گذشت و فکر دیدار تاب و توانم را ربوده بود،  
 چشمانم به در خیره شده بود؛ به این سو و آن سو غریبانه نگاه  
 می‌کردم، بر سکوی مسجد نشستم؛ غرق در غم و اندوه شدم.  
 خدایا! شب به نیمه رسیده و لحظه‌ها به سرعت می‌گذرد.  
 چرا نمی‌آید؟

دوباره درد وجودم را فراگرفت. با سرفه‌ای خون از سینه‌ام  
 جاری شد، نمی‌توانستم در داخل مسجد بمانم، نمی‌خواستم  
 آن مسجد مقدس با خون سینه‌ام آلوده گردد.

احساس کردم که امید ناامید شد، کاسه صبرم شکست.  
 وای! چه محرومی! چه غم عظیمی! کعبه مقصودم کجاست؟  
 چرا صاحبم نمی‌آید؟

خسته و بی‌تاب، با دنیایی غم و درد، از اعماق دل آهی  
 جانسوز کشیدم و در حیاط مسجد نشستم.

به نوشیدن قهوه، عادت داشتم، چون درد سینه‌ام را کمی

آرام می‌کرد، داغی آن لحظه‌ای درد را تسکین می‌داد. آتشی برافروختم تا قهوه‌ای دم‌کنم، شاید کمی آرام شوم. ناگاه به خود آمدم، منظره‌ای چشمانم را به خود جلب نمود، در تاریکی شب مردی را دیدم که به سویم می‌آمد. از این حادثه خاطرم آزرده شد. با خود گفتم: اندکی قهوه به همراه دارم، آن را هم این بنده خدا خواهد نوشید؛ با درد سینه چه کنم؟

در این فکر بودم، نزدیکم رسید، مرا با نام و نشان صدا زد و به من سلام کرد. گفتم: شما از کدام قبیله‌اید؟ از فلان قبیله؟ گفت: نه ...

نام بسیاری از قبایل را آوردم و هر بار جوابم منفی بود، از هیچیک از این اقوام نبود.

از من پرسید: چرا به این جا آمده‌ای؟ چه مشکلی داری که تو را به این مکان کشانده است؟

گفتم: چرا می‌پرسی؟ گفت: اگر به من بگویی زیانی به تو خواهد رسید؟

استکانی از قهوه تعارفش کردم، چند قطره‌ای نوشید؛ استکان را به من داد و گفت: باقیمانده را تو بنوش. استکان را

گرفتم و تا آخرین قطره آن را نوشیدم.  
 با خود گفتم حال که می‌خواهد از مشکلاتم آگاه شود، بهتر  
 است با او درددل کنم شاید دلم قدری آرام شود، شاید بغض  
 کمتر گلویم را بفشارد.

گفتم: بنده خدا! من فقیر و تنگدستم، مالی ندارم، به بیماری  
 بی‌علاجی گرفتارم و به هنگام سرفه کردن خون از سینه‌ام  
 می‌آید؛ و دیگر این که به بانویی شایسته دل بسته‌ام و دوست  
 دارم با او ازدواج کنم اما بخاطر فقر و بیماریم خانواده‌اش  
 موافقت نمی‌کنند.

شنیده‌ام که اگر چهل هفته، هر شب چهارشنبه به این مکان  
 مقدّس بیایم و دست تو سَل به دامان پربرکت مولایم امام زمان  
 علیه السلام بزنم، مشکلاتم حل خواهد شد.

رنج و سختی این چهل شب را به جان خریدم، با همه درد و  
 مشقّت چهل شب آمدم، و امشب شب آخر است، اما نه ایشان  
 را دیده‌ام و نه گره از کارم گشوده شده است.

گله‌مند بودم و شکوه می‌کردم، در اوج بی‌توجهی به او درد  
 دل باز می‌گفتم و با سوز و گداز راز خویش فاش می‌نمودم و  
 او با تمام وجود به سخنانم گوش می‌داد.

به من رو کرد و گفت: حسن! درد سینه‌ات خوب شده

است، دیگر اثری از بیماریت نخواهی یافت. بانوی مورد علاقه‌ات به تو می‌رسد و به زودی به وصالش خواهی رسید. اما فقر و تنگدستیت همیشه همراهت خواهد بود.

اینها را گفت و رفت. تو جهی نداشتی، هنوز غافل بودم که چه کسی در کنارم بوده است، خیلی زود از پیش چشمانم پنهان گشت. حیران شده بودم، سخنانش به دلم نشست و به حرفهایش شک نکردم.

به خود آمدم، فهمیدم که در کنارم چه گوهر نایابی بود، و درکش نکرده‌ام. حسرتی در دلم افتاد که تا آخر عمر هم مرا راحت نمی‌گذاشت.

وای بر من! چرا اینطور برخورد نمودم؟ ای کاش او را می‌شناختم! ای کاش به پایش می‌افتادم و خاک قدمش را به چشم می‌کشیدم! دریغا! چشمانم به جمال یار روشن شده بود در حالیکه او را نشناخته بودم، و احسرتا! آهی کشیدم.

توجه نمودم دیدم دردی در سینه حس نمی‌کنم گویا اصلاً بیمار نبوده‌ام، آری! سینه‌ام شفا یافته بود.

مقدمت از دواجم را مولایم فراهم کرده بود و پس از یک هفته با آن بانو ازدواج نمودم.

هر چه بود آن ایام گذشت، چند سالی است که از شب

موجود می‌گذرد، از آن شب امید.

اما همانگونه که آقایم فرمود هنوز تنگدستم و فقرم همراه  
من است، اما می‌دانم مصلحتی دارد و چون مولایم چنین  
فرمود، فقر را به جان می‌خرم و تلخی آن با یاد دلبرم برایم  
شیرین می‌شود.

یاد آن شب هیچ لحظه‌ای از خاطر نمی‌رود و هر شب با  
خود زمزمه می‌کنم:

دلم برای وصال بهانه می‌گیرد

ز کوی دلبر خوبان نشانه می‌گیرد

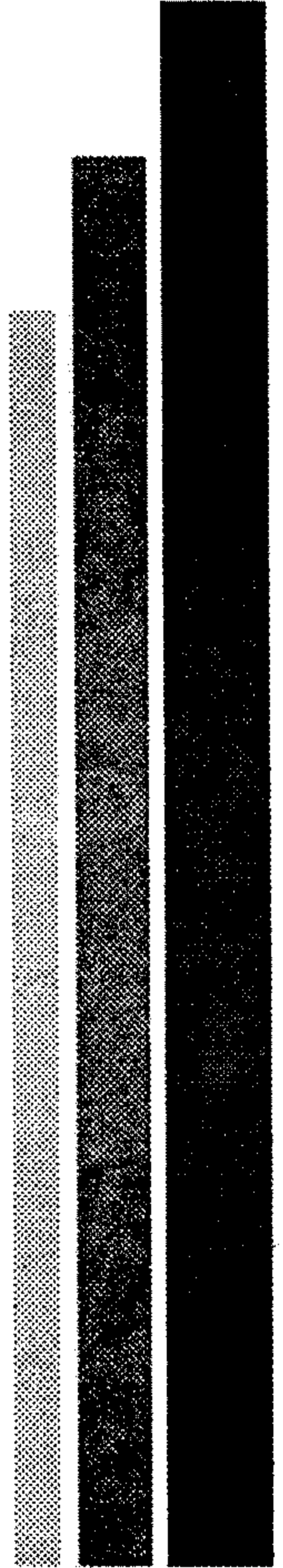
همین که یاد تو در خاطرم گذر دارد

دلم خوش است که دلبر به من نظر دارد<sup>(۱)</sup>

---

«انتظار»

---



بدانید که خداوند متعال زمین را بعد از مردن، زنده می کند...<sup>(۱)</sup>  
باقرآل رسول (سلام خدا بر ایشان) فرمود: خداوند زنده می کند زمین  
را با ظهور قائم علیه السلام بعد از مردنش، که مراد از مردن زمین، کفر  
اهل زمین است.<sup>(۲)</sup>

«بعد از آنکه مسلمانی بهم رسد در آخرالزمان، و اسلام در میان  
مسلمانان از ظلم ظالمان و فسق عالمان و تعدی حاکمان و ریای  
زاهدان و بی‌دیانتی امینان و حسد حاسدان برطرف شود و جز نام از آن  
چیزی نماند ... دست حق بر آید و جانشین آخر «مطاطا»<sup>(۳)</sup> ظهور کند  
و مشرق و مغرب عالم را بگیرد ... و خلائق را هدایت کند.»<sup>(۴)</sup>

---

۱ - سورة حدید، آیه ۱۷.

۲ - کمال الدین، ج ۲، ص ۶۶۷، باب ۵۸، ح ۱۳.

۳ - در زبان هندی، به معنای «محمد» است.

۴ - کتاب «دادتک» از کتب مقدسه برهمنیان هند.

## در انتظار طلوع، طلوع فجر امید...

ایمان به ظهور منجی جهان، جزئی از عشق به جمال، عشق به کمال و عشق به دانایی است که اگر ظهور محقق نشود، عشق به ناکامی رسیده و محکوم به فنا می شود.

شعله جاویدانی که سراسر وجود انسان را فرا گرفته، عشق به تکامل است، عشق به رشد و تعالی؛

بیشتر دانستن و دیدن جمال بیشتر و بهره بردن بیشتر از خوبیهها، خواسته انسان است، انسانی با فطرت پاک؛

علاقه انسان به تکامل، به دانایی و جمال، به عدالت و صداقت، علاقه‌ای است اصیل؛

علاقه‌ای است جاویدان که انتظار ظهور مصلح و منجی جهانی، آنکس که فقط در سایه حکومت او به این خواسته‌ها و علایق می توان رسید. نقطه اوج این عشق است.



انتظار، در همه مذاهب و عقاید عمومیت دارد و همه منتظر آمدن نجات دهنده‌ای هستند، منتظر مصلح عادل هستند که بیاید و جهان را پر از صلح و صفا، لبریز از عدالت و پاکی کند؛ همین امر دلیل است بر این که چنان نقطه اوجی در تکامل جامعه انسانی امکان‌پذیر و عملی است.

انتظار یعنی آماده باش، بیدار باش کامل! یعنی خواب نه، عشق به بیداری و صعود، عشق به پرواز.

آلوده ناپاک کی تواند انتظار پاکی کشد؟ ظالم و ستم‌پیشه نتواند منتظر عادل عدل‌گستر باشد، ناصالح نمی‌تواند منتظر صالح باشد، خواب و غافل چگونه می‌تواند دنبال بیداری باشد؟!

انتظار متناسب با هدفی است که مقصود منتظر است و منتظر خود را به آن نزدیک می‌سازد.

منتظر ناراحت از وضع موجود است و عاشق به وضع موعود ...

انتظار با انقلاب عجین است، انقلابی درونی و بیرونی.

منتظر هم خود را می‌سازد، هم غیر را، اصلاح طلب است به

معنای واقعی کلمه.

انتظار صالح، مصلح می‌طلبد، چرا که ظالم از عدل بیزار است ...

انتظار، شجاعت و شهامت می‌خواهد، با ترس بیگانه است؛  
شهادت می‌طلبد، با مرگ در ستیز است؛ بی تفاوتی و  
بی مسئولیتی مرگ است، مردن!

شهادت زندگی است، عین مسئولیت است.

ایمان، انتظار می‌خواهد و انتظار، ایمان؛ امید می‌خواهد و  
عشق؛ نفاق، تیشه به ریشه انتظار می‌زند، به ریشه ایمان.  
باید در خلاف جهت موج سهمگین غفلت شنا کرد، در  
جهت خلاف موج فساد، در خلاف جهت باد بی‌قیدی و  
طوفان بی‌موالاتی ...

این راه خستگی را نمی‌فهمد، خواب را درک نمی‌کند، با  
واژه غفلت بیگانه است، با نومیدی سر و کاری ندارد، با  
بی‌ایمانی دشمن است و با خوف و هلاکت عداوت دارد.

این راه، مسیر مستقیم است، راه تکامل و صعود، راه وصل  
و شهود؛

منتظر در صف مخالفان هرگز نرود، معرفت و شجاعت را  
 یک جادر خود جمع کرده است، رهرو است و راهبر؛  
 این راه، مردانی مصمم و نیرومند، شکست‌ناپذیر، پاک و  
 بلندنظر، دوراندیش و پرصلابت، مسئول و مسئولیت‌پذیر،  
 آگاه و با اعتقاد می‌خواهد، چرا که طی این طریق، بالاترین  
 اعمالِ امت برترین مخلوقات خداست.

رهرو این راه چونان کسی است که در رکاب اشرف انبیاء،  
 رسول خاتم خدا، پیام‌آور صدق و صفا، به شهادت رسیده  
 باشد و مرگ چنین کسی، شهادت است و عزّت، عین زندگی  
 است.

منتظر راستین هم به درون خود می‌نگرد هم به برون  
 خویشتن، تنها خودساز نیست، جامعه‌ساز است، انسان‌ساز؛...  
 آمر به معروف است و ناهی از منکر؛ برنامه‌اش فردی  
 نیست، جماعت است.

غافل از دیگران نیست، به درون و برون هر دو می‌نگرد،  
 صالح است و مصلح؛

در فساد محیط حل نمی‌شود، بیدی نیست که با هر بادی به

این سو و آن سو متمایل شود؛ اگر همه دنیا بر ضد او باشند باز  
رهرو طریق است و می رود تا مقصد وصل ...

در عالم انتظار همه فصلها بهار است، جوانه زدن، شکفتن،  
پاییز و زمستان و تابستان برایش تعریف نشده است.  
درخت سرسبزش با خون روئیده است و با خون ره  
می پوید.

زمینش؛ آرامش ندارد؛ تلاطم دارد و رفتن ...  
جاذبه اش فرود ندارد، به اوج می برد؛ خاکش بسوی قدوم  
یار می دهد، بوی عشق؛  
سنگهایش، لشکریان کفر و شیطان، سپاه ظلم و ظلمات را  
چو عصف ما کول در هم می شکنند؛  
کوههایش، یک جا آرام و قرار ندارند، پرهیبتند و صبور،  
راست قامتند و پرتلاش؛  
رودهایش پر خروشنند و سد شکن؛  
دریایش همیشه طوفانی است، ساحل ندارد، فقط مد دارد و  
جزری نه؛

سنگفرشهای خیابانهایش، سرخ است؛ گلستانهایش فقط

یاس و لاله و شقایق دارند؛

فضایش آکنده از بوی سحر است؛ شب ندارد، تاریکی نه،

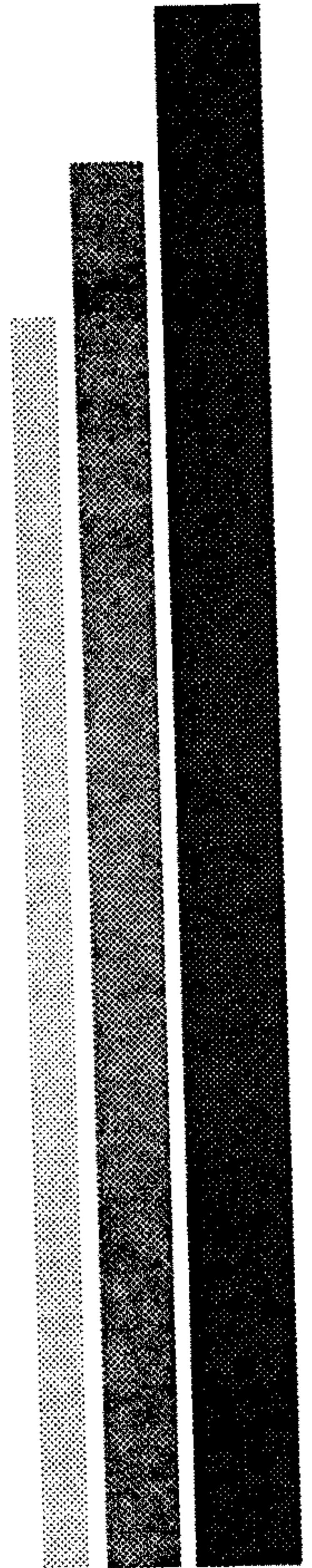
روز است و نور؛ روشنایی و خورشید؛

آری! حال که داری به سر شوق این راه، بسم الله! ...

---

# « نشانه‌های طلوع »

---



این روزگار را به اختلاف، میان خلائق می‌گردانیم تا مقام اهل ایمان با امتحان معلوم شود...<sup>(۱)</sup>

صادق آل رسول (سلام خدا بر ایشان) فرمود:

از زمان خلقت آدم، همیشه دولتی از خداوند و دولتی از شیطان بود؛ پس کو دولت خداوند در این زمانها؟ و نیست صاحب دولت خداوند مگر قائم علیه السلام.<sup>(۲)</sup>

«و نهالی از تنهٔ «یسی»<sup>(۳)</sup> بیرون آمده، شاخه‌ای از ریشه‌هایش خواهد شکفت و روح خدا بر او قرار خواهد گرفت ... مسکینان را به عدالت داوری خواهد کرد و به جهت مظلومان زمین به راستی حکم خواهد کرد ... و در تمامی کوه مقدس من ضرر و فسادى نخواهند کرد، زیرا که جهان از معرفت خداوند پر خواهد شد».<sup>(۴)</sup>

---

۱ - سورة آل عمران، آیه ۱۴۰. ۲ - تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۹۹.  
۳ - نام پدر حضرت داود (ع).  
۴ - کتاب اشعیاء نبی (ع)، فصل ۱۱، بندهای ۱-۱۰.

## بیا که بی تو دگر زندگی مرا مرگ است!

ظلم و ستم همه جا را فرا گرفته است!  
آئین خدا عملاً بی محتوا گردیده، قرآن فرسوده شده و  
بدعت‌هایی از روی هوی و هوس در مفاهیم آن راه یافته؛  
اهل باطل بر اهل حق پیشی گرفته‌اند؛ افراد به ظاهر با ایمان  
سکوت اختیار کرده‌اند ...

کوچکترها احترامی به بزرگترها نمی‌گذارند، پیوند میان  
خویشاوندان از هم گسسته و صلۀ ارحام انجام نمی‌شود.  
چاپلوسی فراوان گردیده، راههای خیر منقطع گشته و طرق  
شر مورد توجه قرار گرفته ...

حلال تحریم شده و حرام جایز گردیده است. قوانین و  
فرمانهای دینی طبق تمایلات اشخاص تفسیر می‌گردد. از افراد  
با ایمان چنان سلب آزادی می‌شود که جز با دل نتوانند ابراز



تنفر کنند...

سرمایه های عظیم در راه فساد و ابتذال صرف می‌گردد؛ رشوه‌خواری در میان کارکنان دولت رایج گردیده، پستهای حساس به مزایده گذارده می‌شود.

بعضی مردان از خود فروشی زنان خویش ارتزاق می‌کنند! قمار آشکار گردیده حتی در پناه قانون! سرگرمیهای ناسالم چنان رواج یافته که هیچکس جرأت جلوگیری از آن را ندارد. همسایه، همسایه خود را از ترس زبانش احترام می‌کند. مساجد را زیورها آراسته‌اند؛ برای غیرخدا به حج می‌شتابند، همه سنگدل شده‌اند، طرفدار کسی هستند که پیروز است خواه باطل باشد خواه حق.

آنها که به دنبال مال حلال هستند نکوهش می‌شوند و کسانی که در پی مال حرامند تشویق و مدح! آلات لهو و لعب حتی در مکه و مدینه آشکار گردیده؛ اگر کسی به امر به معروف و نهی از منکر اقدام کند به او می‌گویند: وظیفه تو نیست!

مساجد پر از کسانی است که از خدا نمی‌ترسند، تمام همت

مردم شکم و شهوتشان است. امکانات مادی و دنیوی فراوان گشته اما کسی به فکر معنویت نیست ...

زنان خود را در اختیار افراد بی‌ایمان و نااهل می‌گذارند؛ پرچمهای حق‌پرستی فرسوده و کهنه گشته است! جنگها، ویرانگری را برای بشر به ارمغان آورده‌اند و خبری از عمران و آبادی نیست. درآمد زندگی برخی از طریق کم‌فروشی است. ... سرمایه‌دارانی که حتی در عمرشان یک بار خمس و زکات نداده‌اند فراوان گشته‌اند!

عده‌های عصرها در حال خماری و صبحگاهان در حال مستی‌اند. مردم به یکدیگر نگاه می‌کنند و از فاسدان شرور تقلید؛

هر سال فساد و بدعتی نو پیدا می‌شود! همه پیرو ثروتمندان خودخواه شده‌اند. عده‌ای در حضور جمع، مانند بهائم مرتکب اعمال جنسی می‌شوند!

اموال زیادی در راه غیر خدا صرف می‌شود اما در راه خدا از مال کمی هم مضایقه دارند ...

افرادی هستند که اگر یک روز گناه کبیره‌ای انجام ندهند

غم‌گینند! نسیم‌ها به سوی منافقان می‌وزد و هیچ جریانی به سود افراد با ایمان نیست.

دادرسان بر خلاف فرمان خدا قضاوت می‌کنند؛ برخی منبرهای دعوت به تقوی می‌کنند اما خود به آن عمل نمی‌کنند! مردم نسبت به اوقات نماز بی‌اعتنا شده‌اند... کمک به نیازمندان هم با پارتی‌بازی صورت می‌گیرد نه برای خدا!

دجالها و سفیانیها، صلحا و شایستگان را از صفحهٔ اجتماع کنار زده و افراد ناصالح را به جای آنها نصب می‌کنند؛ بیت‌المال را میان حواشی و طرفداران خود تقسیم می‌کنند، طرفدار انواع تبعیض‌ها و پراکندگی‌ها هستند.

دجالها صفوف ضدانقلابی مرموزند و سفیانی‌ها صفوف ضدانقلابی ظاهر؛ برنامه‌های شیطانی خود را پیاده می‌سازند! با قدرت جهنمی‌شان شیعیان را مورد هجوم قرار داده‌اند و سعی دارند در مسیر انقلاب راستین مهدی وقفه ایجاد کنند، زمان را به عقب برگردانند، از بیداری و برچیده شدن نظام‌های ظالمانه طبقاتی به نفع استثمارکنندگان، جلوگیری کنند.

ایجاد نظام ظالمانهٔ طبقاتی و حمایت از تخدیر توده‌های به

زنجیر کشیده، هدف آنهاست!

با اسلام مخالفت سرسختانه دارند چرا که اسلام پایه‌هایی که شخصیت جهنمی آنها بر آن قرار دارد را ویران می‌سازد ... سرمایه‌دارانی که از طریق غارتگری و عصب حقوق دیگران و رباخواری به نوائی رسیده‌اند زیاد گشته‌اند؛ اینها یک چشم دارند و آن هم چشم اقتصادی فاسد و زندگی مادی حیوانی و فقط از این بعد می‌نگرند؛ همین یک چشم هم بسیار خیره‌کننده و پرفروغ است!

مرکبهای در اختیار گرفته‌اند که بسیار تندرو و سریع است و کره زمین را در مدت کوتاهی سیر می‌کند؛ مردم را به دلایلی همچون قحطی و خشکسالی به استثمار کشیده‌اند و بعنوان کمک به گرسنگان و محرومان جامعه و دموکراسی برای تحکیم پایه‌های استعمار خود تلاش می‌کنند.

اینها دشمنان خدایند و عاقبت هم در برابر جنبش انقلاب جهانی مهدی موعود عجل الله تعالی فرجه الشریف متلاشی خواهند شد!

در چنین زمانی مراقب خویش باش و از خدا تقاضای

نجات و رهایی از این وضع ناهنجار کن؛  
از دجالها و سفیانیها فاصله بگیر، بلکه در برابر آنها  
ایستادگی کن؛ امر به معروف و نهی از منکر را احیاء ساز،  
منتظری صالح باش و تلاش کن چرا که فرج نزدیک است.  
منتظر باش و دعا کن، که این امر فقط در دست خداست؛  
کسانی که وقت ظهور را تعیین می‌کنند را تکذیب کن و منتظر  
فرج باش ...

«ظہور خورشید»

آیا خبر هولناک قیامت به تو رسیده است که رخسار گروهی ترسناک و ذلیل  
باشد و همه کارشان رنج و مشقت، و پیوسته در آتش فروزان دوزخ معذبند.<sup>(۱)</sup>  
از صادق آل رسول (سلام خدا بر ایشان) پرسیدم:  
خبر هولناک یعنی چه؟ فرمودند:

مقصود قائم ماست که اهل باطل را با شمشیر فرو می‌گیرد، گفتم:  
رخسار ترسناک و ذلیل چه معنا می‌دهد؟ فرمود: رخسار آنهایی است که  
بر خلاف دستور خدا عمل می‌کنند و والیان جور را منصوب می‌دارند،  
پرسیدم: پیوسته در آتش فروزان دوزخ معذبند یعنی چه؟ فرمودند: اینان  
موقع ظهور قائم ما در آتش جنگ بسوزند و در سرای دیگری به دوزخ  
درافتند.<sup>(۲)</sup>

«ویشنو» در میان مردم ظاهر می‌گردد ... او از همه کس قویتر و  
نیرومندتر است ... و در یک دستش شمشیری بمانند ستاره دنباله‌دار و  
در دست دیگر انگشتری درخشنده دارد، هنگام ظهورش خورشید و ماه  
تاریک می‌شوند و زمین خواهد لرزید.<sup>(۳)</sup>

---

۱ - سوره غاشیه، آیات ۱-۴.

۲ - ثواب الاعمال، ج ۲، ص ۴۶۷، باب ۹، ح ۱۰.

۳ - کتاب «ریکودا» ۱ کتب مقدسه هندیان، ماندالای ۴، ۱۶، ۲۴.

## دولت یار قریب است یا برخیزیم!

یاران یار، بزرگ مردانی با دل‌های راسخ، همچون پاره آهن؛  
با ایمانی بی تردید به خدا و وعده‌اش، ایمانی از کوه  
سخت‌تر ...

بیدار دلانی شب‌زنده‌دار، تا صبح زمزمه نیایش و  
مناجاتشان به گوش می‌رسد؛ راهبان شب و شیران روز،  
فرمانبردار مطلق یار، شجاعند و تقوی‌مدار؛  
طالبان شهادت، مشتاقان مرگ در راه خدا، شعارشان «یا  
لثارات الحسین» است؛

امواج پراستقامت دریای طوفانی ظلم ستیزاند، چشم‌انتظار  
یارند؛

از خوف خدا گریانند بسان مادران جوان مرده؛  
همه، همسان، گویی از یک پدر و مادرند،



در آسمان آشنا و در زمین غریبه‌اند؛ فروتن و متواضع، در  
اوج عرفان و آگاهی، بیگانه با غرورند.

برخی وارد مکه شده‌اند؛ در جستجوی یار حیرانند. مردی  
سراغشان آمده و از شمار آنان جویا می‌شود، گویند: چهل  
نفریم.

- اگر مولایتان را ببینید چگونه خواهید بود؟

- جواب گویند: به خدا سوگند! اگر به ما فرمان دهد بر ضد  
کوهها پیکار کنیم، به همراهش چنین خواهیم کرد.

- شب بعد آن مرد به سویشان آمده و می‌گوید: ده نفر از  
افراد شایسته خویش را انتخاب کنید؛ آنان بر می‌گزینند و برای  
دیدار یار با او همراه می‌شوند و در شب دیگر به بقیه فرصت  
می‌دهد تا بصورت آشکار با مولایشان دیدار نمایند.

یاران دیگر نیز دسته دسته به مکه می‌رسند؛ سرانجام  
سیصد و سیزده انسان پاک بر گرد وجود مبارک خورشید  
جهان افروز، در مکه و اطراف آن، گرد می‌آیند؛

آن گاه که روز بیست و پنجم ماه ذیحجه از ره می‌رسد،  
قطب عالم امکان یاری صدیق، نفس زکیه نام را به سوی مردم

مکه می‌فرستد اما او را در میان رکن و مقام به قتل می‌رسانند و سر از بدنش جدا می‌کنند ...

در روز عاشورا، خورشید درخشندهٔ عالم افروز در مسجدالحرام حاضر می‌شود، در مقام ابراهیم نماز می‌گذارد. یاران پروانه‌وار بر گردش می‌چرخند. تکیه بر دیوار خانهٔ خدا می‌دهد و سخن آغاز می‌نماید: ابتدا به حمد و سپاس خداوند متعال پرداخته و خالصانه‌ترین درودها و سلامها را بر پیامبر عظیم‌الشان اسلام و خاندان پاکش (که سلام خداوند بر ایشان) نثار می‌کند، جهانیان را مخاطب خویش ساخته و می‌فرماید:

هان ای بشریت و ای انسانها! جهانیان، مردمان روی زمین! اینک ما از خدای توانا یاری می‌طلبیم و تمام ایمان آورندگان به خدا و کسانی را که به ندای جهانی ما پاسخ مثبت دهند، همه را برای تحقق اهداف الهی و انسانی خویش به یاری می‌طلبیم، همه را به حق و عدالت دعوت می‌کنیم.

ای مردم! ما خاندان پیام‌آور شما «محمد(ص)» هستیم و شایسته‌ترین و نزدیکترین و سزاوارترین مردم به خدا؛ ای مردم! هر کس با من در مورد حضرت آدم گفتگو کند،

من نزدیکترین مردم به آدم، نیای بزرگ بشریت هستم؛ هر کس در مورد نوح پیامبر، ابراهیم بت شکن و پیغمبر اسلام، پیامبر عدالت و حریت، بحث و گفتگو کند، من نزدیکترین انسانها به این پیامبران بزرگ خدا و پرچمداران قهرمان هدایت و رسالت هستم...

من شایسته ترین باقیمانده از فرزندان آدم و بهترین ذخیره از نوح و برترین برگزیده از ابراهیم و خاتم امامان راستین، از نسل «محمد(ص)» پیغام آور عدالت و حریتیم؛

بهوش باشید! هر کس در مورد کتاب خدا گفتگو کند و شیفته آن باشد، من نزدیکترین انسانها به کتاب آسمانی ام و هر کس در مورد سنت و سیره رسول خدا سخن گوید، من سزاوارترین افراد نسبت به سنت و سیره رسول خدا و عامل به آن، و تحقق بخشنده آرمانهای والای قرآن و سنتم.

از این رو، تمامی کسانی را که در سراسر گیتی، سخنان مرا می شنوند، سوگند می دهم که حاضران و شنوندگان، پیام مرا به آنانی که غایبند و نمی شنوند برسانند؛

و شما را ای جهانیان! به شکوه و حرمت خدا و رسولش و

به حرمت حق خویش فراخوانده و سوگند می‌دهم که ما را در راه تحقق بخشیدن به آرمانهای والای آسمانی یاری کنید و از ما و اهداف بلند ما حمایت و دفاع نمائید.

در روزگاران گذشته، ستمکاران ما را به جرم دفاع از حق و عدالت مورد تهاجم و تهدید قرار دادند. ما را از شهر و دیار و خانه و خاندان خویش راندند. حقوق ما را پایمال ساختند و میان ما و حق سررشته داری امور و تدبیر شئون دنیا و آخرت جامعه که خدا به ما سپرده بود، جدایی افکنده و بر ما دروغها و بهتانها بستند.

اینک، خدای را! خدای را! در رعایت حقوق و پذیرش آرمانها و اهداف بلند ما فراموش نکنید، ما را در میدان عدالت‌گستری و ستم‌ستیزی تنها وامگذارید و دست از یاری ما برندارید، تا خدا شما را یاری کند.

ای مردم! هر کس می‌خواهد به محمد و علی (علیهما السلام) بنگرد بداند که من همان محمد و علی هستم. هر کس می‌خواهد به حسن و حسین نظاره کند من حسن و حسینم به من نظاره کند؛

هر کس می‌خواهد به امامان معصوم پس از حسین و از  
فرزندان او بنگرد مرا نظاره کند...

جبرئیل، امین وحی از آسمان می‌آید و به حضور حضرتش  
شرفیاب می‌گردد به ایشان می‌گوید: سرورم! دست گرامی  
خود را بگشا، دست پاک حضرت را گرفته و می‌بوسد و بیعت  
می‌کند؛ و در پی جبرئیل، یاران خاص حضرت یعنی همان  
سیصد و سیزده پروانه پاک به دور حضرت حلقه زده و با  
ایشان بیعت می‌کنند ...

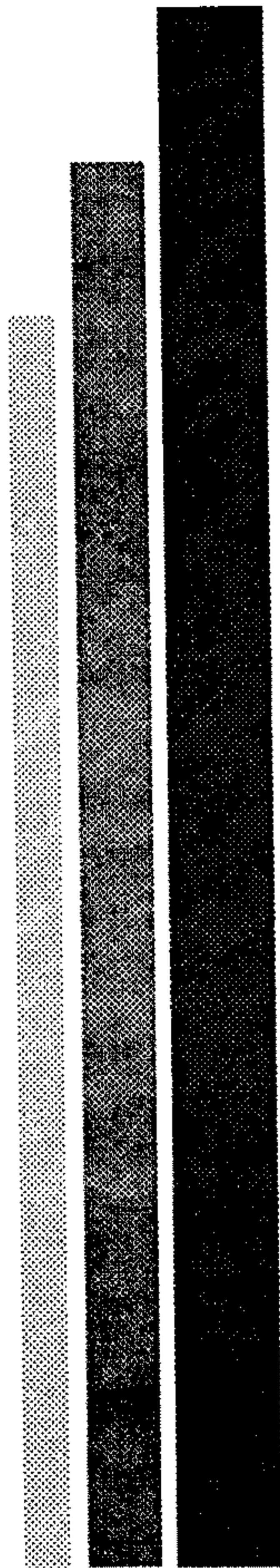
چهل هزار فرشته که دارای مقام و درجات و منزلتهای  
مختلفند برای انجام فرمان او می‌آیند و همواره چشم انتظار  
اشارتند ...

و عیسی هم از آسمان فرود می‌آید و با حضرت دست  
بیعت می‌دهد و اقتدا می‌کند ... و اصحاب کهف ...

---

**«حکومت جهانی توحید»**

---



اوست خدائیکه رسولش را برای هدایت خلق و ابلاغ دین حق فرستاد تا او را، هر چند که مشرکان خوش ندارند، بر همه ادیان عالم غالب گرداند.<sup>(۱)</sup>

امیرمؤمنان علی (سلام خدا بر ایشان) فرمود:

اظهار می شود قائم ما بعد از این. سوگند به آن خدایی که جانم در قبضه اوست هر آینه قریه‌ای نمی ماند مگر اینکه در هر صبح و شام در آنجا ندا می شود که: شهادت می دهم خدا یکتاست و محمد رسول اوست.<sup>(۲)</sup>

«نشانه‌های شگفت‌انگیزی در آسمان پدید آید که به ظهور منجی جهان دلالت می کند و فرشتگانی از شرق و غرب به فرمان او فرستاده می شود و به همه دنیا پیام می فرستند.»<sup>(۳)</sup>

---

۲ - تأویل الآیات، ص ۶۶۳.

۱ - سوره صف، آیه ۹.

۳ - کتاب «زندوهومن یسن» از کتب مقدس زرتشتیان.

## نظاره کن ظلماتی دگر به عالم نیست!

خدای من!

اینجا کجا است؟

خوابم، بیدارم، کجایم، نمی دانم چه بگویم، شوری سراسر  
وجودم را پر نموده، در حیرتم، چه می بینم؟ تا به حال کجا  
بودم و اینک کجایم؟

چه شده است؟ تا دیشب دلم غرق ماتم بود و وجودم پر از  
غم، دنیا برایم تنگ شده بود، اسیر جهان تیره و تار بودم و در  
گوشه‌ای از قفس افتاده بودم، چه می بینم؟

این صبح روشن و پاک؛ این مردمان مردم و این عالم امید...  
چشمم نکند که گشته معیوب؟

گویا که قفس شکسته و مرغ بی قرار تنهایی، رها شده ...



سینه سبک گشته، امواج دریای طوفانی دل را دگر نمی بینم؛  
آرام گشته و روشن، چه می بینم؟

همان دنیایی را که آرزوی زندگی کردن در آن داشتم، نه من،  
که اولیای خدا هم... چه دنیایی است، گوئیا از عالم تاریک گذر  
کرده ام و پای به این عالم امید گذارده ام.

خورشید هم طلوعی دیگر دارد، روشن تر از همیشه، گوئیا  
نیروی تازه گرفته، آسمان، صاف و زلال است چو آئینه پاک،  
تبسم دارد، نظری پر مهر به خاک!

نه از تبعیض خبریست، نه از فقر، جهان سرشار از عدل  
است.

هیچ تمایز مفسده انگیزی نیست، خالی از جدائی، خالی از  
جنگ و خونریزی، خالی از خنده مستانه مستکبران، خالی از  
نالۀ محرومان به زنجیر کشیده شده؛ خالی از مفسد و از مفسده  
و تاریکی، خالی از جهل، هم از مستی استعمارگران؛  
مملو از علم، دانشی سازنده، سرزمینی آباد، سالم و آزاد،  
عالمی که زیربنایش اصول یک زندگی صحیح انسانی، آمیخته  
با ایمان است، غرق نور، معنویات در آن می جوشد...

از آن بیست و هفت حرف علم، بیست و هفت شعبه و شاخه، تاکنون تمام آنچه فرستاده‌های خدا برای مردم آورده‌اند، دو حرف بود و بس، چه می‌بینم؟ تمام بیست و هفت شاخه و شعبه، گوئیا انفجار در علوم رخ داده است؟ این حکومت چه حاکمی دارد؟ که چنین است غرق شور و شعف، که چنین است غرق عدل و نظام، هر که هست ز خدا و فرشتگان به او سلام!

درهای علوم باز باز است، علم سازنده و بی نقص، همان دانش پاک الهی که بشر به آن محتاج است.

راهی که طی هزاران سال پیموده شده، حال دوازده برابرش، در این مدّت کوتاه، پیموده بشر، از این بالاتر و سریعتر؟!

دانش و بینشی به همه ارزانی شده که زن در کانون خانه‌اش بر اساس کتاب خدا و سنت پیامبرش، عادلانه دآوری می‌کند و نیازی به دیگری ندارد.

این رهبر کیست که دست بر سر ما بگذاشت، عقل ما کامل شد؟ ما که، گویم، همهٔ بندگان خدائیم، افکار ما را پرورش داد.

مغزها در مسیر کمالند، استعدادها و اندیشه‌ها شکوفه  
زده‌اند...

مردمانی بلندنظر، با افکاری عمیق، تاکنون کجا بوده‌اند  
اینها؟!!

سینه‌هایی گشاده می‌بینیم، هم‌تی پر اراده می‌بینم، بینشی  
وسیع می‌نگرم.

مشکلات اجتماعی را مردم در روح خویش حل می‌کنند،  
گوئیا خود مشکل گشایند...

جهانی پر از صلح و صفا چشمانم را خیره نموده؛ چه  
می‌بینم؟

نه نقصی و نه معلولیتی، به برکت حاکم حکومت تمام  
معلولان شفا یافته‌اند...

آن قدر وسایل ارتباطی پیشرفت کرده که گویی دنیا چون  
کف دست، آشکار است...

حکومت مرکزی تسلط کامل بر اوضاع جهان دارد و  
مشکلات را به سرعت می‌گشاید، هر گونه فساد عمدی و یا  
غیرعمدی، اگر باشد را در نطفه خاموش می‌سازد...

بدعتها نابود شده و سنتها و شیوه‌های پسندیده احیاء گشته است.

از من بخواه تا که بگویم چه دیده‌ام.

دیگر نیازی به انرژی خورشید نیست. در پرتو یک سیستم تکامل یافته انرژی اتمی، یک سیستم تصفیه شده از هر تشعشع زیانبار.

آری! چه عالمی است! خدایا تو را سپاس به آن قدر که علمت احاطه دارد، به آن عدد که تو دانی و ما نمی‌دانیم.

وسایل سریع‌السیری، نه فقط برای دور زدن کره زمین در یک زمان کوتاه، بلکه برای سیر فضا و نقاط دور دست آسمان، در اختیار حکومت است.

وسایل انتقال سریع صدا و تصویر برای همگان مهیا است، دیگر اثری از اداره پست در این حکومت نیست.

اداره‌ها همه عادل، برای انسانها؛ دیگر نیازی به کاغذبازی نیست، همان چیزی که نیمی از وقت و نیروی انسانی را تلف می‌کرد.

دستورات و برنامه‌ها با سیستم شهود، ابلاغ و اجرا

می شوند و چه عالیست چنین طرحی برای اداره جوامع انسانی و حذف برنامه های زائد و دست و پا گیر!

من که در مغربم برادر خویش را در مشرق می بینم و او مرا

...

پیوند معنوی بین دلها موج می زند، جهان مثل یک خانه و مردمش، همچون اهل یک خانواده گشته اند. چه زیبا است رفتار انسانها! مدرسه اش انسان می سازد و بس.

بحران بیکاری حل شده است، همه اهل کارند، همه مشغول و شغل فراوان گشته، هیچ کس نیست که بیکار بماند دیگر ...

منابع استخراج می شود و علم و دانش به کمک می آیند، کشف پس از کشف؛ شکوفایی خاصی در اقتصاد می بینم، زمین هر چه در درون داشته رو می کند و همه گنجینه هایش را ظاهر می سازد.

دیگر اثری از ویرانی نیست، فقط آبادی است.

ویرانه هایی که بود، نه به خاطر کمبود نیروی انسانی و نه به خاطر کمبود ثروت، بلکه مولود ویرانگری انسانها بود؛

صرف بیهوده منابع مالی، نیروی انسانی، عدم احساس مسئولیت مسئولان، عمل شیطانی استعمارگران همه دست به دست داده بود که جهان ویران شود و روز به روز محرومان فقیرتر و مستکبران غنی تر گردند، اما حال دیگر خبری نیست ز ویرانی‌ها.

این نظام الهی آباد می‌کند جهان را به خصوص حال که از پشتوانه منابع جدید و رحمت بی‌شمار الهی برخوردار گشته است.

حکومت بر اساس عدالت است و ظلمی نیست؛ جاده‌ها امن، نه راهزنی و نه سارق، نه ظالمی و نه ستمگری، هیچ، هر چه هست امنیت است و آرامش ...

آن چنان امنیتی برپا شد که زنی تنها از شرق به غرب عالم با دلی آرام سفر می‌کند و کسی مزاحم او نمی‌شود.

هر حقی به صاحبش می‌رسد، کسی را که محتاج صدقه و انفاق و کمک مالی باشد نمی‌بینم، چرا که دیگر همه بی‌نیاز گشته‌اند ...

زراعت و کشاورزی به اوج ترقی رسیده است، زمین مملو

از گل و گیاه گشته، آسمان پیاپی باران نثار می‌کند. هر دانه‌ای که می‌کارند، هفتصد برابر برداشت می‌شود.

منابع زیرزمینی کشف شده، درآمد سرانه افراد آنقدر بالا است که در جامعه دیگر اثری نیست ز مسکین و فقیر! همگی بی‌نیازند و به سر حد خود کفایی رسیده‌اند.

اینها همه به خاطر عدل و دادی است که حاکم برپا نموده. نیروهای انسانی به مسیرهای سازنده کشانده شده‌اند. گرسنگی و فقر علتش کمبود نیست بلکه نتیجه ظلم و تبعیض و فساد است. نتیجه بیدادگری و تلف شدن نیروها و هدر دادن سرمایه‌ها ...

صدا زدند میان انسانها که هر که محتاج است برخیزد، اما جز یک نفر کسی بلند نشد! حاکم جامعه فرمود: مالی بدهیدش، اما او بازگشت؛ آن یک نفر هم بازگشت و پشیمان شد که چرا حرص و طمع داشته است.

حاکم ثروتها را بطور عادلانه تقسیم می‌کند و به برکت او بی‌نیازی، امت را شاد ساخته و به وضع آینده، امیدوار، نگرانی وجود ندارد، نیازی به ثروت اندوزی نیست، چرا که هم امروز

و هم آینده دگر تأمین است. مردم همه مطمئن به فردا هستند...  
شهرهایی آباد، جاده‌های وسیع، مساجدی بزرگ و خالی از  
زرق و برق، در خانه‌ها هیچ مزاحمتی برای مردم نیست همه  
صاحب خانه‌اند و مستأجری نیست. ساختمان‌ها همه یکسان  
و پر از نظم و خالی از هر نقص؛ نه فاضلاب مزاحم، نه ناودان  
و نه بالکن، دگر مزاحمی نیست ...

همه خوشحال و شاد، می‌خندند. دلی نمی‌شکند، بغضی  
نیست؛

اخلاق به سر حد کمال رسیده و دیگر نه ریائی و نه دروغ،  
نه نفاق و نه کجی ...

دستگاه قضائی سالم، کاملاً آگاه و مسلط به حقوق مردم،  
ستمگر را بر جای خود می‌نشانند ...

مجرمی نیست، اگر هم باشد، نه نتواند که دروغی گوید،  
زود از کرده خود پشیمان می‌شود...

زندگیها همه ساده و بی‌تجمل، همه الگوز حاکم گیرند.  
حاکم بر هر منطقه و شهری فرستاده‌ای روانه کرده و به او  
می‌گوید: برنامه کارت در کف دست تو است، هر گاه مشکلی



برایت پیش آمد و راه حل آنها را نفهمیدی به کف دست خود  
نظاره کن و به آنچه در آن یافتی عمل کن ...

اسلام با تبلیغ منطقی فراگیر شده، اکثریت قاطع مردم  
جهان، دین خدا را پذیرفته‌اند، وحدت ادیان از طریق اسلام  
عملی گردیده و اختلافی میان ادیان نیست. همه یک آئین  
دارند، همانگونه که پروردگار فرمود: «دین در نزد خدا، تنها  
اسلام است».

آئین توحید و دین اسلام در خانه‌ها، در درون زندگی  
انسانها و در دلها برقرار است.

بر اثر اشتباه یا تعصب، عده بسیار اندکی بر عقیده پیشین  
خویش مانده‌اند، ولی این اقلیت هم به صورت یک اقلیت  
سالم و با حفظ تمام شرایط مورد حمایت حکومت اسلامند.

شیعیان، سروران زمین و فرمانروایان آن شده‌اند، به هر  
کدامشان قدرت و نیروی چهل قهرمان داده شده است، خوفی  
در دلشان نیست. از نیزه برنده‌ترند و از شیر شجاعتر...

اینها همه قطره‌ای است از این عالم پاک و حکومت الهی که  
گفتم و شنیدی. نه خواب است نه اعجاز، نه خیال است و نه

اوهام؛

آرزویی است که در عمق دل انسانهاست!

این حکومت که تو می‌پرسی چیست، حاکمش مهدی موعود، همان حجّت یکتای خداست.

حال دانستی که از کجا سخن می‌گوییم: از میان آیات و روایات؛ آیه‌های قرآن، از احادیث امامان گویم.

حال گر منتظری، دست به زانو بگذار، برخیز!

دعا کن و تلاش، مصلح باش، زمینه را مهیا ساز، تا بیاید همان کس که آرزوی حکومتش داری!

با نشستن نمی‌شود هرگز، برخیز!

همه باید برخیزند، با دعا با عمل، با تضرّع، هر کس به قدر

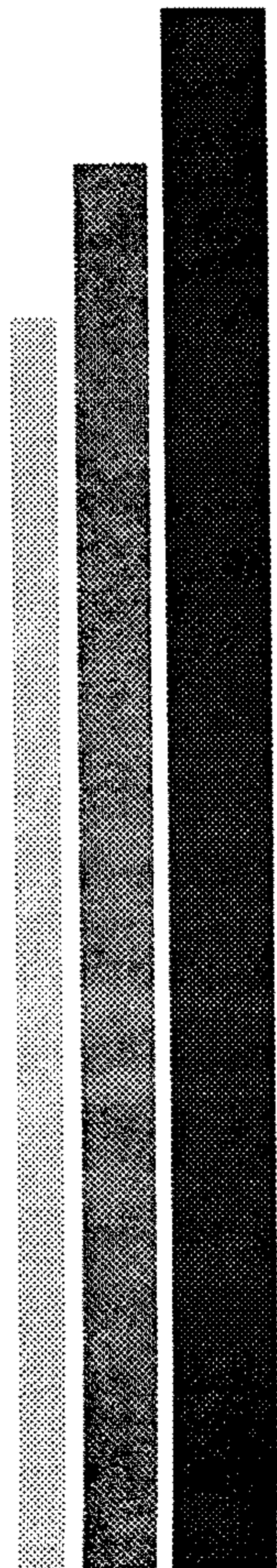
توانش تلاش بنماید، تا بیاید حاکم عادلِ عدل‌گستر، مهدی آل

پیمبر ...

---

# « رجعت انوار »

---



ما در زبور پس از نوشتن در لوح محفوظ، نوشتیم که زمین را بندگان شایسته ما به ارث می‌برند.<sup>(۱)</sup>

باقرآل رسول (سلام خدا بر ایشان) فرمود:

این وعده قطعی خداوند بر مؤمنان است که آنان تمامی زمین و زمان را به ارث خواهند برد، و ایشان یاران حضرت مهدی علیه‌السلام در آخرالزمان خواهند بود؛ همان مردان و زنان خودساخته‌ای که وارث همه میراث‌های زمین خواهند شد و شایستگی این رسالت بزرگ را خواهند داشت.<sup>(۲)</sup>

«اما منتظران خداوند، وارثان زمین خواهند شد ... و اما صالحان را خداوند تأیید می‌کند؛ خداوند روزهای کاملان را می‌داند و میراث آنها خواهد بود تا ابدالابد.»<sup>(۳)</sup>

---

۱ - سورة انبياء، آیه ۱۰۵. ۲ - تفسیر تبیان، ج ۷، ص ۲۵۲.

۳ - کتاب مزامیر، مزمور ۳۷، بندهای ۹-۱۱، ۱۷-۱۸.

## یقین دارم که آید باز خورشید...

آن کس که قرآن را بر تو فرو فرستاد، به یقین تو را به وعده گاهت باز می گرداند<sup>(۱)</sup> و روزی فرا می رسد که از هر امتی، جماعتی را زنده می گردانیم.<sup>(۲)</sup>

اما مؤمنان زنده می شوند تا شاد و خرم گردند، و بدکاران و فاجران زنده می گردند تا خوار و ذلیل شوند؛ پیامبران خدا بسیارند و در دار دنیا هرگز خلاق به ایشان یاری نرساندند و ایشان کشته شدند، امامان و پیشوایان به شهادت رسیدند و یاری نشدند؛

در زمان رجعت است که ایشان را خداوند یاری می رساند همانطوری که فرمود: به پیغمبران خود و به آنان که ایمان آورده اند، هم در دنیا و هم در روزی که شاهدان بر می خیزند،

---

۲ - سوره نمل، آیه ۸۳

۱ - سوره قصص، آیه ۸۵

یاری می‌رسانیم.

امامان خاندان وحی و رسالت و انبوهی از کسانی که از دنیا رفته‌اند، بار دیگر پس از آمدن حضرت مهدی علیه‌السلام و پیش از شهادت ایشان، به خواست خدا و ارادهٔ حکیمانهاش به این جهان باز می‌گردند.

آری! همهٔ ائمهٔ یکی پس از دیگری رجعت کرده و حکومت می‌کنند و همهٔ انسان‌های با ایمانی که به ناحق کشته شده‌اند.

رجعت برای همهٔ مردم نیست، بلکه برای گروه‌های خاص است: مؤمنان خالص، کافران محض.

فرستاده‌ای کنار قبر مؤمن می‌آید و ندا می‌دهد: ای بندهٔ خدا! امام تو قیام کرده است، اگر می‌خواهی به او ملحق شوی، برخیز، و اگر نمی‌خواهی و بر آنی که همچنان در جوار رحمت پروردگارت اقامت‌گزینی، همینجا بمان...

آری! نخستین امامی که به دنیا باز می‌گردد و با شکافته شدن زمین پس از قیام قائم رجعت می‌کند، حضرت حسین علیه‌السلام است که در دنیا روزگاری طولانی زندگی خواهد.

کرد و حضرت مهدی علیه السلام، خاتم سلیمان را به همراه زمام امور جامعه، به ایشان می سپارد و حسین علیه السلام پس از این که زندگی پر خیر و برکت مهدی آل رسول به پایان رسید و ایشان به شهادت رسیدند، او را غسل داده و به خاک می سپارد.

حسین و یارانش می آیند تا انتقام خویش از ظالمان بگیرند و خدایوند آنها را یاری کند.

یزید و یزیدیان می آیند تا به انواع عذاب خداوند گرفتار شده و قصاص شوند، جواب خونهایی که به ناحق ریخته اند را بدهند.

شیعیان می آیند تا به ثواب یاری رساندن امامشان فائز شوند.

آنانکه به اهل بیت ستم کرده اند، می آیند تا خداوند انتقام اولیائش را از آنها بگیرد و خوار و ذلیلشان گرداند ...

ای امامان نور!

ما هم به بازگشت شما اهل بیت عصمت به این جهان، پس از ظهور قائم ایمان داریم، رجعت شما را تصدیق می کنیم و در

انتظار فرمان و حکومت و دولت کریمه شمائیم.

رجعت شما واقعیتی است که در آن هیچ تردیدی نیست؛  
آری! مرا به رجعت خورشید باور است.

خداوند ما را در گروه شما محشور سازد و در دولت شما  
تمکن و اقتدار عطا کند، در رجعت شما ما را نیز به دنیا  
بازگرداند و در روزگار پرافتخار حاکمیت عادلانه شما ما را بر  
سرنوشت خویش حاکم سازد.

مولای من! امام زمان!

اگر مرگ پیش از ظهور شما، مرا دریابد، به شما توسل  
جسته و شما را به درگاه خداوند وسیله قرار می‌دهم که بر  
محمد و آلش درود فرستد و بار دیگر مرا در عصر ظهور و  
حکومت عدل شما به دنیا برگرداند.

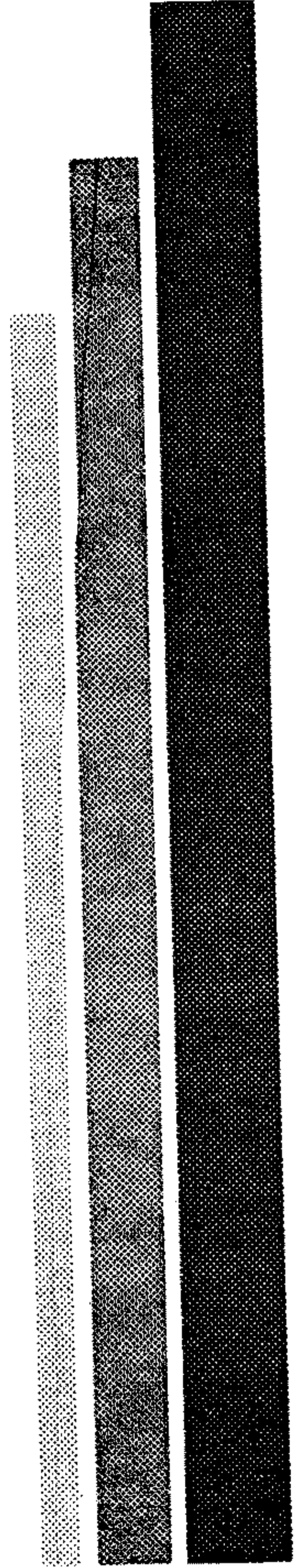
چهل صبح با شما عهد می‌بندم و سرود عهد می‌خوانم تا  
اگر مرگ مرا در آغوش کشید و پیش از رجعت شما امامان نور  
به زیر خاک رفتم، با شفاعت شما و عنایات خداوند، در  
رکابتان حاضر شوم و در دوران حکومت جهانی شما سر از  
خاک بردارم و دوباره به دنیا رجعت کنم...



---

« سرود عهد »

---



آن کیست که دعای بیچارگان مضطر را به اجابت می‌رساند و رنج و غم آنان را برطرف می‌سازد و شما مسلمین را جانشینان اهل زمین قرار می‌دهد؟...<sup>(۱)</sup>

باقرآل رسول (سلام خدا بر ایشان) فرمود:

این آیه در شأن قائم علیه‌السلام است، زمانی که خروج کرد، عمامه‌ای بر سر گذارد و در پیش مقام نماز بخواند و به درگاه خداوند تضرع نماید، پس بیرق او هرگز بر نمی‌گردد و هرگز مغلوب نمی‌شود.<sup>(۲)</sup>

«سوشیانس»<sup>(۳)</sup> دین را به جهان رواج دهد فقر و گرسنگی را ریشه‌کن سازد، ایزدان را از دست اهریمن نجات دهد، مردم جهان را هم فکر و هم گفتار و هم کردار گرداند.<sup>(۴)</sup>

---

۱ - سورة نمل، آیه ۶۲  
۲ - تأویل الآیات، ص ۳۹۹  
۳ - یعنی نجات دهنده بزرگ جهان.  
۴ - جاماست نامه، ص ۱۲۱ و ۱۲۲.

## مرا عهدیست با مهدی که کردم یاور و یارش...

خدای من!

ای خالق نور پر شکوه، خدای آسمان بلند رفعت، پروردگار  
دریای خروشان!

ای فرستنده تورات و انجیل و زبور، خالق سایه آرام بخش  
و نسیم، نازل کننده قرآن عظیم!

ای پروردگار فرشتگان مقرب و پیام آوران مرسل، ای  
خدای خوبی‌ها، ای زنده‌ای که پیش از هر زنده بوده‌ای و بعد  
از هر زنده‌ای خواهی بود، ای میراننده زندگان و زنده کننده  
مردگان.

به آن جمال و آبروی کریمت، به نور وجه منیرت، به اقتدار  
ملک دیرینه‌ات، به نام تو که آسمانها و زمین را بدان منور  
ساختی، سلام خویش را از جانب همه انسانهای پاک در  
مشرق و مغرب عالم، در بادیه و کوه و بیابان و دریا، از طرف

من و پدر و مادرم، به مولایمان امام هادی مهدی، قائم بر امرت، بفرست.

آن درودی که به وزن عرش اعلای تو است، به قدر کشش کلماتت؛ آن سلامی که به عدد علم توست و کتابت را فرا می‌گیرد.

الهی! می‌خواهم صبح امروز عهدی نو با امام زمانم ببندم که تا پایان عمر بر آن بمانم و هرگز دست از آن نکشم، مرا یاری ده.

مرا از یاران و خدمتگزارانش قرار ده. مرا از مدافعان و شتابندگان به سویش، فرمانبردار اوامرش، از حامیان و پیشروان در انجام اراده‌اش و از شهیدان در رکابش قرار ده.  
معبود من!

اگر مرگم فرارسید، بین من و حجّت تو فاصله انداخت؛ تو مرا از قبرم بیرون آور در حالیکه کفن خویش را به کمر بسته باشم و با شمشیر کشیده و نیزه برافراشته دعوتش را اجابت نمایم.

آن چهره تابنده و آن پیشانی درخشنده را به من نشان ده، دیدگانم را به جمالش پرفروغ نما.

الها! در فرجش تعجیل فرما، ظهورش را آسان و راهش را  
وسیع گردان، مرا به راهش هدایت نما.

او امرش را نافذ، تکیه گاهش را استوار کن. بوسیله او  
بندگان را زنده گردان و او را مدد نما تا حق را محقق و پابرجا  
سازد. او را پناه ستمدیدگان و یاور مظلومان قرار ده.

وجودش را مطاف ملائکه مقربت گردان و به روح القدس  
تأییدش فرما.

برای برپا کردن دینی که مرضی توست نیرومندش فرما،  
خوفش را به آرامش تبدیل نما.

عزیزش دار و یارانش را، یاریش فرما و یاورانش را، با  
عزت و فتح پیروزش گردان. به واسطه اش دین واقعیات را،  
سیره پیام آورت را آشکار فرما.

پروردگار من!

ما خواهان آن دولت باکرامتیم، آن دولتی که عزیز کنی بدان  
اسلام و اهلش را، ذلیل نمایی نفاق و اهلش را. ما را در آن  
دولت با شرافت دعوت کننده به طاعت و راهبر دین خویش  
قرار ده و به واسطه ایشان برکات دنیا و آخرت را روزی ما  
فرما.

به بیچارگی ما رحم کن، گرفتاری ما را بر طرف نما و تعجیل  
فرما برای ما در ظهورش ...

آمین ای پروردگار عالمیان

زمزمه‌ام به هر شب و صبح و سحر دعای تو

جان و سرو دو دیده‌ام هست به پیش پای تو

دست به سوی آسمان لحظه به لحظه می‌رود

بهر ظهور و فرج و آمدن و لقای تو

حافظ و ناصر و ولی کن لولیک ای خدا

خواستهام ز درگهش این بود از برای تو

درد امان بریده و صبر ز کف ربوده غم

کن مددی طیب من، درد من و دوی تو

جمعه که می‌شود دلم بهر تو ندبه می‌کند

این دل زار و خسته را می‌کنمش فدای تو

عهد کنم با دل خود که نشکند عهد مرا

عهد من و عنایت و دست من و عطای تو

ذکر من اینست به هر صبح، به هنگام دعا

خدا کند یار شوم، یاور باوفای تو<sup>(۱)</sup>

## فهرست مطالب

۳	مقدمه
۹	سلام
۱۵	میلاذ نور
۲۵	دوازدهمین مقتدا
۳۷	کلام یار
۴۳	قطب عالم امکان
۵۱	دیدار
۶۱	انتظار
۶۹	نشانه‌های طلوع
۷۷	ظهور خورشید
۸۵	حکومت جهانی توحید
۹۹	رجعت انوار
۱۰۵	سرود عهد

## منابع و مأخذ

قرآن کریم، نهج البلاغه، مفاتیح الجنان، تفسیر علی بن ابراهیم،  
تفسیر فرات کوفی، البرهان فی تفسیر القرآن، تأویل الایات، تفسیر  
عیاشی، تفسیر مجمع البیان، امالی شیخ صدوق (ره)، خصال، کمال  
الدین، ثواب الاعمال، نجم الثاقب، جنّة المأوی، اعیان الشیعه، اثبات  
الهداه، اقبال سید بن طاووس، مصباح المجتهد، الکافی، غیبت نعمانی،  
احتجاج، نورالابصار فی مناقب آل بیت النبی المختار، بصائر الدرجات،  
اسعاف الرّاغبین، الزام الناصب، ارشاد شیخ مفید (ره)، منتخب الاثر،  
روضه کافی، مسند احمد حنبل، ینابیع الموده، کنزالفوائد، بحارالانوار، ج  
۱۳، ۵۱، ۵۲، ۵۳ انجیل، تورات، کتاب دانیال نبی، کتاب اشعیاء نبی، کتاب  
حقوق نبی، مزامیر (زبور حضرت داوود (ع))، کتب مقدس هندیان، کتب  
مقدس زرتشتیان.